

بیست و دومین جایزه ادبی و تاریخی
بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

دکتر محمدعلی موحد



تهران

۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

بیست و دومین جایزه ادبی و تاریخی
بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

دکتر محمدعلی موحد



تهران
۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر آموزش و پرورش - وزیر بهداشت و درمان آموزش پزشکی - رئیس دانشگاه تهران.

متولیان منصوب و منسوب^۱

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر علیمحمد میر (جانشین: دکتر احمد میر - بازرس) - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمد اسلامی) - مهربانو دکتر افشار - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (جانشین ایرج افشار - بازرس)

هیأت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سیدمصطفی محقق داماد رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)
ابراهیم ابراهیمی نایب رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)
امیر مظهري مدیرعامل
صمد محمودی بافتوت خزانه دار، حسابدار
حمیدرضا افسری دبیر

*

مسؤول انتشارات کریم اصفهانیان

هیأت گزینش کتاب

دکتر سیدمصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر فتح الله مجتبابی - دکتر ژاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات - دکتر حسن انوری

۱. درگذشتگان:

اللهیار صالح - حبیب الله آموزگار - دکتر محمدعلی هدایتی - دکتر مهدی آذر - دکتر یحیی مهدوی - مهندس نادر افشار - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر منوچهر مرتضوی - بهروز افشار یزدی
دکتر سید جعفر شهیدی (۱۲۹۷ - ۲۳ دی ۱۳۸۶)؛ رئیس هیأت مدیره (از ۱۳۶۳/۸/۹ تا ۱۳۷۳/۱۲/۱۴)
ایرج افشار (۱۳۰۴ - ۱۸ اسفند ۱۳۸۰)؛ سرپرست عالی و بازرس (منصوب واقف؛ از ۱۳۶۳/۲/۳ تا ۱۳۸۹/۱۲/۱۸)
عضو پیشین: دکتر جمشید آموزگار

مقررات مربوط به جایزه های ادبی و تاریخی

ماده ۳۴ و قشانه اول

چنانچه درآمد موقوفات به مقدار قابل افزایش باید واقف یا شورای تویست می تواند علاوه بر تالیف و ترجمه و چاپ کتب مبلغی از آن را تخصص به جایزه برای تئوتیق دانشندان، دانش پژوهان، نویسندگان و شاعران بدهند، بالاخص برای بهترین نویسندگان و شاعران در مجله آینده، بنابراین باید شعرا و نویسندگان را بر سر دادن اشعار و تصنیف قطعات نظم و شروطنی و ملی و اجتماعی، طرح اقرتراحات و مسابقتها و دادن جایزه از درآمد موقوفات تئوتیق و تزیب نمود، تئوتیق این امور در زمان حیات با واقف است که با مشورت دوستان مطلع خود انجام می دهد پس با بیعت شش نفره است که دو سوم از متولیان و یک سوم از بیعت یره شرکت مطبوعاتی آینده یا هر کس را که آنها و اینها به جایشان معین کنند، مرکب خواهد بود.

ماده ۵ و قشانه پنجم

بسیب انحلال شرکت مطبوعاتی آینده آنچه در مورد تئوتیق امور مربوط به بیان جوایز طبق ماده ۳۴ و قشانه اول موزخ دیماه ۱۳۳۷ به عهده آن شرکت محول بوده از میان رفته و انجام آن امور منحصراً به عهده واقف پس شورای تویست است که می تواند از اهل بصیرت یاری بخوانند.

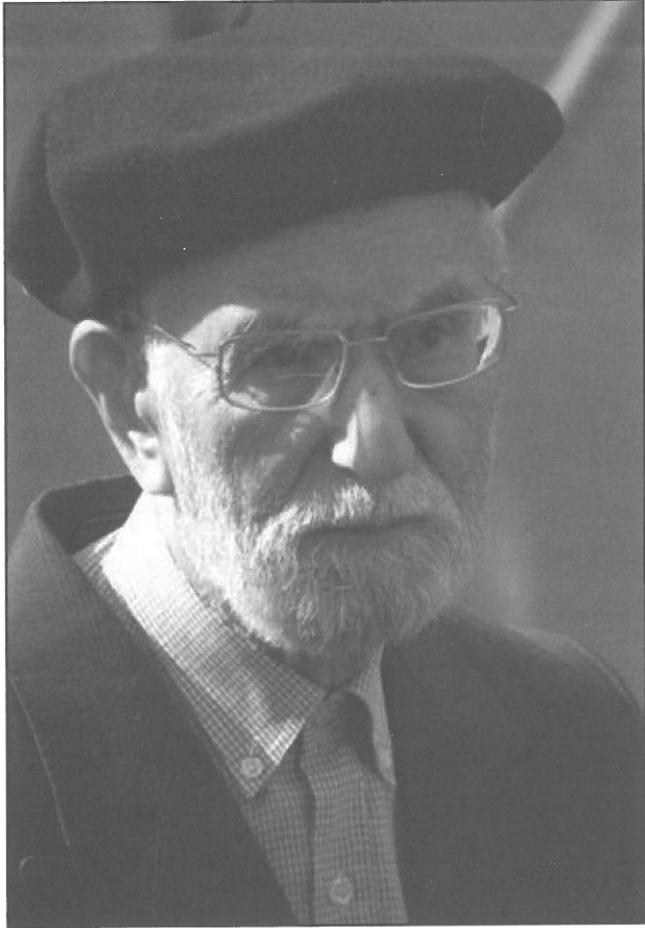
یادداشت واقف

جایزه جوایزی که در این موقوفات تعیین شده نیز مانند سایر امور آن پیرامون هدف آن است تکمیل وحدت ملی به وسیله زبان فارسی یعنی کتب و رسالات و مقالات و اشعاری که در پیرامون این هدف نوشته شود، خواه به زبان فارسی، خواه به زبانهای دیگر، خواه به وسیله ایرانیان یا ملل دیگر، خواه در خود ایران، خواه در خارج می تواند نامزد دریافت جایزه گردد. برای این کار آیین نامه ای باید تهیه شود، اجمالاً اصول آن را یادداشت می کنم.

کراس ۷۸/۸/۴ (۱۹)

جایزه‌های داده‌شده و تاریخ اعطای آنها

دانشمند هندی، استاد بازنشسته دانشگاه علیگره	نذیر احمد	۱۳۶۸/۹/۲۸ (۱)
دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی (مشهد)	غلامحسین یوسفی	۱۳۶۹/۹/۲۸ (۲)
دانشمند مصری، متخصص ادبیات فارسی، استاد دانشگاه عین شمس (قاهره)	این عبدالمجید بدوی (توسط دکتر سید جعفر شهیدی در پکن)	۱۳۶۹/۷/۳۱ (۳)
دانشمند ایرانی، از مؤسسه لغتنامه دهخدا	سید محمد دبیرسیاقی	۱۳۷۱/۹/۲۸ (۴)
دانشمند پاکستانی، استاد بازنشسته دانشگاه پنجاب (لاهور)	ظهورالدین احمد	۱۳۷۱/۹/۲۸ (۵)
دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه تهران	منوچهر ستوده	۱۳۷۶/۱۲/۱۱ (۶)
دانشمند چینی، استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه پکن	جان هون‌نین	۱۳۷۷/۲/۱۲ (۷)
دانشمند تاجیکستانی، استاد و متخصص ادبیات فارسی (دوشنبه)	کمال‌الدین عینی	۱۳۷۷/۱۲/۲۲ (۸)
دانشمند انگلیسی، استاد بازنشسته دانشگاه منچستر	کلیفورد ادموند باسورث	۱۳۸۰/۷/۱۴ (۹)
دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه تهران	عبدالحسین زرین‌کوب	۱۲۸۲/۶/۲۴ (۱۰)
سخنسرای نامور ایرانی	فریدون مشیری	۱۳۸۲/۹/۱ (۱۱)
دانشمند ژاپنی، استاد ممتاز دانشگاه مطالعات خارجی توکیو	تسونه‌تو کوریاناگی	۱۳۸۲/۹/۱ (۱۲)
دانشمند امریکائی، استاد بازنشسته زبان فارسی دانشگاه هاروارد	ریچارد نلسون فرای	۱۳۸۳/۴/۲ (۱۳)
دانشمند هلندی، استاد بازنشسته زبان فارسی دانشگاه لیدن	هانس دوپروین	۱۳۸۵/۹/۲۸ (۱۴)
دانشمند افغانستانی، پژوهشگر و مصحح متون عرفانی	نجیب مایل هروی	۱۳۸۵/۹/۲۸ (۱۵)
دانشمند فرانسوی، استاد بازنشسته دانشگاه پاریس	شارل-هاتری دوفوشه‌کور	۱۳۸۶/۳/۳۰ (۱۶)
دانشمند ایرانی، بازنشسته دانشگاه تهران	بدرالزمان قریب	۱۳۸۷/۱۰/۸ (۱۷)
دانشمند اتریشی، استاد دانشگاه‌های آلمان و اتریش	برت گ. فراگتر (توسط دکتر سیدمصطفی محقق داماد در وین)	۱۳۸۹/۳/۲۰ (۱۸)
دانشمند ایرانی، کتابشناس و فهرست‌نگار برجسته	احمد منزوی	۱۳۹۰/۲/۲۲ (۱۹)
دانشمند ایتالیائی، استاد بازنشسته دانشگاه رم	آنجلو میکله پیه‌مونته‌سه	۱۳۹۰/۹/۱۲ (۲۰)
دانشمند و ایران‌شناس ایرانی	احمد اقتداری	۱۳۹۲ (۲۱)



دکتر محمدعلی موحد



به نام پروردگار

دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر محمد علی موحد

شورای علمی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار به اتفاق آراء جناب عالی را شایسته دریافت بیست و دوین جایزه ادبی تاریخی این بنیاد دانسته است و به یمن این روز بزرگ که میلاد مولای متینان حضرت علی علیه السلام است به آن دانشمند گرامی تقدیم می گردد.

شما با تحقیق و تالیف و ترجمه، پرورش می بر شیرگیهای تاریخ و ادب ایران انگلید و بسیاری از گره های ناگشوده را گشودید.

شما با چاپ کتابهای «مغالت شمس» و «شمس تبریزی» بسیاری از اسبابی که در زندگی و اندیشه آن عارف نامی ایران وجود داشت برای اصحاب دانش و پیش رویشان گشودید.

شما با انتشار مغالت متعدد در زمینه مولوی شناسی، جهان بینی آن عارف نادر ایران بزرگ را به نیکی نمایان ساختید.

شما با ترجمه و شرح «فصوص الحکم» محی الدین بن عربی فهم این کتاب را برای فارسی زبانان روان و آسان ساختید.

شما با تزیین و خردورزی و میاز روی «خواب آشفته نعت» را تعمیر و تفسیر کردید.

شما با تالیف کتاب «در جوامع حق و عدالت» مابنی فلسفی حقوق بشر را تبیین و اتمام آموزه های اسلامی را نسبت به حقوق انسانها بیان داشتید.

شما با کتاب «مالغنه مستعار» که سندی است بر حقانیت ایران در پاسداری از تمامیت این سرسزمین، دلچسپکی خود را به وطن که از آموزه های حب الوطنین الایمان است اثبات رسانید.

شما همواره از منادیان تقویت و تعمیق زبان فارسی به منظور تحکیم مبانی ملت و تمامیت ارضی ایران بودید.

شما با چشم پوشی از زخارف زبوی و تدارک ذخایر معنوی و شرکت در امور خیر خصوصاً در جهت شرفت فرهنگ که مرضی پروردگار است، به دوستان داران خود در زندگی آموختید.

شما با فروتنی و وارستگی و نجابت ذاتی و خدمت خالصانه به فرهنگ و ادب این مرز و بوم، درس تحبیب قلوب را به جامعه یاد آور شدید.

با توجه به مراتب فوق موقوفات دکتر محمود افشار به پاس یک عمر کوشش و تلاش شما در گسترش زبان فارسی و پاسداری از میراث فرهنگی در حوزه وحدت ملی بیست و دوین جایزه ادبی تاریخی خود را که به تائید شورای ولیست رسیده است به جناب عالی به یکسخت می کند.

امید است قاصد ای که به همین منظور با دست به سر زندان ایران زمین بافته شده و نام عزیز شما بر گشاید آن نقش بسته است یادگاری از مجاهدات علمی و ارتباط معنوی جناب عالی با این بنیاد باشد.

۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

سید مصطفی مصطفی دانا

رئیس شورای ولیست بنیاد

روزشمار زندگی و آثار دکتر محمدعلی موحد

تولد در تبریز جمعه هشتم شوال ۱۳۴۱ قمری در خاندان دیلمقانی	۱۳۰۲/۳/۲
شروع تحصیلات ابتدایی در مدرسه اتحاد نوبر بازار شیشه‌گرخانه تبریز	۱۳۰۹
درگذشت پدر؛ مرحوم حاج یوسف دیلمقانی از بازرگانان خوش‌نام تبریز	۱۳۱۷
اخذ دیپلم شش ادبی در تبریز و مسافرت به تهران	۱۳۱۹
کار در دفترخانه اسناد رسمی شماره یک تبریز	۱۳۱۹
شروع به کسب و کار در بازار تبریز	۱۳۲۰
انتشار رساله پیرایه‌های اسلام	۱۳۲۱
ترجمه کتابی درباره قرآن از عمر رضا نویسنده ترک	۱۳۲۱
مسافرت به تهران و ادامه فعالیت در بازار	۱۳۲۳
ثبت‌نام در دوره لیسانس دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران	۱۳۲۹
سفر به آبادان و استخدام در شرکت نفت (هم‌زمان با ملی شدن صنعت نفت)	۱۳۲۹
سردبیری روزنامه شرکت نفت؛ زیر نظر هیئت‌مدیره موقت خلع ید	۱۳۳۰
آغاز فعالیت به‌عنوان مشاور حقوقی شرکت نفت با منوچهر بزرگمهر	۱۳۳۱
انتقال از آبادان به تهران (به دنبال کودتای ۲۸ مرداد) و ادامه کار در امور حقوقی با فؤاد روحانی	۱۳۳۲
تحصیل در اولین دوره دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تهران	۱۳۳۴
انتشار ترجمه رحله ابن‌بطوطه جزو اولین سری انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب	۱۳۳۶
مسافرت به انگلستان جهت آشنایی با زمینه‌های حقوق بین‌الملل	۱۳۳۸
معاونت اداره کل اجرائی اوپک در ژنو	۱۳۳۹
ترجمه کتاب جزیه در اسلام (مالیات سرانه و تأثیر در گرایش به اسلام) از دانیل دنت (نشر کتابفروشی حقیقت تبریز با همکاری مؤسسه فرانکلین)	۱۳۴۰
تصحیح، تعلیق و انتشار کتاب حدیقه‌لحقیقه از ابوالفتح محمد بن شیخ‌الاسلام احمد جام (بنگاه ترجمه و نشر کتاب)	۱۳۴۳
ترجمه کتاب بهگودگیتا با مقدمه در باب فلسفه و مذاهب هند (بنگاه ترجمه و نشر کتاب)	۱۳۴۴
تألیف کتاب مختصر حقوق مدنی (دانشکده مالی و حسابداری)	۱۳۴۸

تألیف کتاب نفت ما و مسائل حقوقی آن (انتشارات خوارزمی)	۱۳۴۹
شروع به تصحیح مقالات شمس تبریزی	۱۳۴۹
تصحیح مجلد اول مقالات شمس تبریزی (دانشگاه صنعتی آریامهر / دانشگاه شریف)	۱۳۵۶
ترجمه رساله عدالت و انرژی از ایوان ایلچ (دانشگاه صنعتی آریامهر / دانشگاه شریف)	۱۳۵۶
ترجمه کتاب خزران اثر آرتور کوستلر (انتشارات خوارزمی)	۱۳۶۱
تصحیح و تعلیق کتاب سلوک الملوک فضل الله روزبهان خنجی (انتشارات خوارزمی)	۱۳۶۲
ترجمه چهار مقاله درباره آزادی از آیزایا برلین (انتشارات خوارزمی)	۱۳۶۸
تصحیح و تقیح و تعلیق متن کامل مقالات شمس تبریزی (انتشارات خوارزمی)	۱۳۶۸
دریافت جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران برای تصحیح مقالات شمس تبریزی	۱۳۶۹
تألیف رساله ابن بطوطه (در شرح احوال و روزگار جهانگرد معروف دنیای اسلام) (طرح نو)	۱۳۶۹
خُمی از شراب ربانی (گزیده‌ای از مقالات شمس تبریزی) (نشر سخن)	۱۳۷۳
مبالغه مُستعار بررسی مدارک مورد استناد شیوخ در ادعا بر جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی (دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، نشر کارنامه)	۱۳۷۳
جلد اول کتاب درس‌هایی از داوری‌های نفتی (برای دانشجویان دوره دکتری در موضوع قانون حاکم در دعاوی نفتی) (دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران)	۱۳۷۴
اصطربلاب حق؛ گزیده‌ای از فیه‌مافیه مولوی (نشر سخن)	۱۳۷۵
شمس تبریزی (طرح نو، نشر نو)	۱۳۷۵
خواب آشفته نفت ج ۱ و ۲: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران؛ ج ۳: از کودتای ۲۸ مرداد تا سقوط زاهدی (نشر کارنامه)	۱۳۷۸
دریافت جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران برای خواب آشفته نفت	۱۳۷۸
گفته‌ها و ناگفته‌ها؛ تعلیقی بر خواب آشفته نفت و تحلیلی از گزارش عملیات پنهانی سیا در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (نشر کارنامه)	۱۳۷۹
در هوای حق و عدالت؛ از حقوق طبیعی تا حقوق بشر (نشر کارنامه)	۱۳۸۱
دریافت جایزه اندیشه سال برای کتاب در هوای حق و عدالت	۱۳۸۱

انتشار رساله در خانه اگر کس است (نشر کارنامه)	۱۳۸۱
عضویت پیوسته در فرهنگستان زبان و ادب فارسی	۱۳۸۲
جلد دوم کتاب درس‌هایی از داوری‌های نفتی در باب ملی کردن و غرامت (نشر کارنامه)	۱۳۸۴
ترجمه و تحلیل فصوص‌الحکم ابن عربی؛ با همکاری برادر دانشمندش دکتر صمد موحد (نشر کارنامه)	۱۳۸۵
تجلیل از خدمات علمی و فرهنگی دکتر محمدعلی موحد در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی	۱۳۸۶
انتشار جشن‌نامه دکتر محمدعلی موحد در فرهنگستان زبان و ادب فارسی (زیر نظر مرحوم دکتر حسن حبیبی)	۱۳۸۶
قصه قصه‌ها؛ کهن‌ترین روایت از ماجرای شمس و مولانا (نشر کارنامه)	۱۳۸۶
باغ سبز؛ گفتارهایی درباره شمس و مولانا (نشر کارنامه)	۱۳۸۷
تصحیح مثنوی ابتدایانه سلطان ولد با همکاری مرحوم علیرضا حیدری (انتشارات خوارزمی)	۱۳۸۹
تصحیح و توضیح رساله سپهسالار در مناقب خداوند با همکاری صمد موحد (نشر کارنامه)	۱۳۹۱
خواب آشفته نعت: از قرارداد داری تا سقوط رضاشاه (نشر کارنامه)	۱۳۹۳

متن سخنرانی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی
پیرامون دو کتاب سیاست‌نامه و فتاوی‌ جهانداری

من قرار است امروز با شما از دو کتاب سخن بگویم: یکی از آن دو کتاب مشهور است و همه‌تان آن را می‌شناسید؛ مقصودم سیرالملوک معروف به سیاست‌نامه است از خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر نامدار آلب‌ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی در قرن پنجم. اما کتاب دیگر فتاوی‌ جهانداری است از ضیاء‌الدین برنی مورخ قرن هشتم در دهلی که شاید برخی از شما حتی نام کتاب او را نشنیده باشید.

سیاست‌نامه به‌عنوان نمونه‌ای برجسته از نثر فصیح و روان فارسی مورد عنایت خاص اهل ادبیات است ولی کمتر به موضوع و محتوای آن پرداخته شده است. من امروز از همین جنبه کمتر شناخته شده کتاب سخن خواهم گفت و از توجه به جنبه‌های ادبی و بلاغی و بحث در ویژگی‌های سبک بیان آن خودداری خواهم نمود.

سیاست‌نامه ظاهراً در پی دستوری که ملک‌شاه در سال ۴۷۹ داده بود تألیف شده است. بنابراین در مقدمه کتاب آمده است، ملک‌شاه در آن سال چند کس از بزرگان دولت و پیران و دانایان را بفرمود که «هریک در معنی ملک اندیشه کنید و بنگرید تا چیست که از عهد و روزگار ما نه نیک است... و نیز هرآنچه از آیین و رسم مملکت و ملوک است و در روزگار گذشته بوده است از ملوک سلجوق، بیندیشید و روشن بنویسید و بر رأی ما عرضه کنید تا در آن تأمل کنیم و بفرماییم تا پس از این کارهای دینی و دنیای بر آیین خویش رود.» در ذیل همین مقدمه آمده است که خواجه در اجابت فرمان سلطان «بر بدیبه سی‌ونُه باب گفته بود مختصر و برسانیده، بعد از آن تمییز کرد و به سبب رنجی که بر دل او بود از مخالفان دولت، یازده فصل دیگر درافزود و در هر فصلی آنچه لایق آن فصل بود زیادت کرد.»

۱. برسانیده: موجز. ایجاز در علم بلاغت، رسانیدن معنی است در کمترین لفظ و کوتاه‌ترین عبارت.

بنابراین چنین می‌نماید که کتاب در اصل خیلی مختصر بوده، یعنی نویسنده در اجابت فرمان سلطان سی‌و‌نه اصل را که به لحاظ کشورداری درخور اهمیت می‌دانسته، فهرست کرده و به سلطان ارائه داده است. معلوم است که سلطان حال و حوصله کتابی قطور را ندارد و مسائل باید خیلی فشرده و بدون شاخ‌وبرگ بر او عرضه شود. نویسنده کتاب بعدها سر فرصت درصددِ تفصیل آن برآمده و کوشیده است تا با ذکر حکایات و شواهد تاریخی در ذیل هر فصل، نوشته خود را چرب‌تر و شیرین‌تر گرداند^۱ و بدین ترتیب ۲۷ فصل کتاب صورتی فراخ‌تر و مفصل‌تر پیدا کرده، اما ۱۲ فصل دیگر به همان صورت اصلی که موجز و مختصر بود، باقی مانده است. چرا؟ شاید به این علت که نویسنده آن ۱۲ فصل را درخور اهتمام بیشتر ندانسته و شاید هم وقت و فرصت کافی برای پرداختن به همه فصول را پیدا نکرده است. نویسنده در جریان این تجدید نظر، یازده فصل هم بر تعداد فصول کتاب افزوده و شمار فصول را به پنجاه رسانیده است. اما آنچه توجه خواننده را بیشتر جلب می‌کند، تغییر لحن نویسنده در این یازده فصل آخر است که هم به لحاظ طول و تفصیل و هم به لحاظ صراحت و بی‌پرده سخن گفتن، از سی‌و‌نه فصل دیگر کتاب کاملاً متمایز است.

حکایت‌هایی که مؤلف در ذیل فصول آورده، معمولاً از رویدادهای تاریخی است آغشته با تحریف‌ها و افسانه‌های بسیار؛ یعنی نویسنده ملتزم به اصالت روایت‌های خود نیست. غرض او نه پژوهش تاریخی، بلکه ارائه نمونه‌ها در جهت توجیه مدعاست. به عبارت روشن‌تر نویسنده می‌خواهد نتیجه کاربردی و عملی از حکایت‌ها بگیرد و دربند اصالت و وثاقت آن‌ها نیست.

جامعه‌ای که نظام‌الملک در کتاب خود تصویر می‌کند، قائم به وجود شاه است و شاه کسی است که او را «از تقدیر ایزدی سعادت و دولتی حاصل آید» (ص ۱۲)، یا به عبارتی دیگر ایزد تعالی او را «از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه آراسته و ستوده گرداند و مصالح جهان و آرام‌بندگان بدو باز بندد و در فساد و آشوب و فتنه بدو بسته گرداند و هیبت و حشمت او اندر دل‌ها و چشم خلایق بگستراند» (ص ۱۱). نمونه چنین شاهی از نظر نظام‌الملک در دوران پیش از اسلام انوشیروان و پس از اسلام سلطان محمود غزنوی است. او انوشیروان را این‌گونه توصیف می‌کند که «از خردگی عدل اندر طبع او سرشته بود و زشتی‌ها را به زشت داشتی و نیکی‌ها را به نیک» (ص ۴۴). سلطان محمود را هم پادشاهی

۱. شاید محمد ناسخ یا کسی دیگر حکایت‌ها و نقل‌ها را بر آن افزوده باشد و هیچ وسیله برای پیدا کردن آن‌ها نیست. (مقدمه/ص ۲۷)

قلمداد می‌کند: «عادل و خداترس و دانش‌دوست و جوانمرد و بیدار و قوی‌رای و پاک‌دین و غازی» (ص ۶۵).

پادشاهی که نظام‌الملک تصویر می‌کند هم «فرّ الهی» دارد و هم «علم»؛ و مقصود او از علم نه آن است که «تازی بیشتر داند و بر الفاظ و لغت عرب قادرتر باشد» بلکه «دانا آن کس است که بر همه دانستنی واقف باشد، هر زبان که داند شاید» (ص ۸۱).

این تصویر آرمانی از شاه‌البته ریشه درنگرش ایرانیان پیش از اسلام دارد. از نظر واقعیت تاریخی نه انوشیروان و نه سلطان محمود اوصافی را که نظام‌الملک به آنان نسبت می‌دهد، دارا نبودند. آرمان‌ها و آداب اداری ساسانی از همان دوران بنی‌امیه در فرهنگ اسلامی وارد شد. برای بنی‌امیه که به زور و تغلب و سرکوب زمام حکومت را در دست گرفته بودند هیچ زمینه تبلیغاتی مساعدتر از آن ممکن نبود که صرف‌دردستن قدرت دلیل حقایق شمرده شود. خداوند است که هرکس را خود بخواهد برمی‌گزیند و او را از سعادت و دولت برخوردار می‌گرداند و درافتادن با او - که برگزیده خداوند است - درافتادن با خدا، و نافرمانی در برابر او نافرمانی در برابر اراده حق است. و چنین است که جبری‌گری در دوران بنی‌امیه تقویت می‌شود و اطاعت و انقیاد از صاحبان قدرت براساس آن توجیه می‌گردد. از حسن بصری روایت شده است که می‌گفت: «لاتسبوا الولاية فانهم ان احسنوا كان لهم الاجر وعلیکم الشکر و ان اسائوا فعلیهم الوزر و علیکم الصبر و انما هم نعمة یتنقم الله بهم ممن یشاء فلا تستقبلوا نعمة الله بالحمية والغضب واستقبلوها بالاستکانة والخضوع». کارگزاران را دشنام ندهید که آن‌ها اگر نیکوکارانند خداوند اجرشان می‌دهد، شما هم باید سپاسگزار ایشان باشید؛ و اگر تبه‌کارانند گناهشان به گردن خودشان است و شما باید شکیبایی بورزید. کارگزاران تبه‌کار ابزار انتقام الهی‌اند، با خشم و برافروختگی به استقبال انتقام الهی نروید بلکه با فروتنی و زاری از آن استقبال نمایید.

فرّ ایزدی درواقع تعبیری فخیم و خوش‌چهره و مقبول از تغلب و قدرت است. تعبیری که دست‌افزار ستایشگران ارباب زور و قدرت بوده و جباران زمان را فراتر از هرگونه بازخواست و چون و چرای عامه مردم قلمداد می‌کند. حمدالله مستوفی در ظفرنامه چنگیزخان را مظهر فرّ ایزدی می‌خواند:

چو چنگیزخان فرّ ایزدی فزون داشت از دولت و بخردی

بجز بر ره بخردی یک قدم نزد آن جهانبان ز بیش و ز کم

از همین رو تأکید می‌کند:

کسی را که یزدان کند سرفراز
چگونه از او آن توان خواست باز
اگر دیگری به بُدی بی‌گمان
بدو دادی ایزد زمین و زمان

نویسنده سیاست‌نامه نیز در همین معنی می‌گوید: «خدای عزّوجل پادشاه را زبردست همهٔ مردمان آفریده است و جهانیان زبردست او باشند و نان‌پاره و بزرگی از او دارند» و نتیجه می‌گیرد که پادشاه باید «ایشان را چنان دارد که همیشه خویشتن‌شناس باشند [یعنی که حد خود بشناسند و پای از گلیم خود فراتر نکنند] و حلقهٔ بندگی از گوش بیرون نکنند و کمر طاعت از میان نکشایند... و رسن فراخ نگذارند تا هرچه خواهند کنند». (ص ۲۵۲)

فروتر از شاه، دیوانیان‌اند که عمله و اکرهٔ شاهند و بر گرد او حلقه زده‌اند و نویسنده کتاب شرح وظایف و بیان مراتب و درجات آنان را در مدّ نظر دارد. نگاه نویسنده معطوف به گذشته است و به هیچ روی نمی‌خواهد که چارچوب تازه‌ای برای سازمان‌های حکومتی پیشنهاد کند. هرچه کامل و سالم و تمام بود، در گذشته بود و اکنون باید انحرافات که در همان چارچوب سنتی پیدا شده است برطرف شود و چفت و بندهایی که شل شده و صلابت خود را از دست داده است، محکم‌تر گردد.

گذشته از شاه و حلقهٔ دیوانیان پیرامون شاه، هرچه هست و هرکه هست، رعیت نام دارد. از سازمان‌های رعایا و طبقات آن، چه برزیگر و دهقان و چه صنعتگر و پیشه‌ور و بازرگان و امثال آن در سیاست‌نامهٔ خواجه خبری نیست^۱ و به نظر نمی‌رسد که نویسنده اعتنایی به حال آنان داشته باشد جز در این حد که رعیت گاو شیردهی است که حکومت از آن تغذیه می‌کند و نباید چندان دوشیده شود که از پای درآید و از حیّز انتفاع ساقط گردد. در هر حال مسئولیت بدی و نیکی حکومت با رعیت است. حکومت بد نشانهٔ قهر خدا است و اگر حکومت بد است رعیت باید بفهمد که بد کرده و مرتکب معصیت شده است و چوب می‌خورد. «هرآینه چون مردم در برابر شریعت عصیان نمایند و در طاعت فرمان‌های حق تقصیر کنند، به شومی اعمال خویش گرفتار آیند. خداوند بر آنان خشم می‌گیرد و پادشاهی نیک از میان می‌رود و فتنه و آشوب برمی‌خیزد و خون‌ها ریخته می‌شود و آتش عقوبت الهی تر و خشک را یکسان می‌سوزاند.» (ص ۱۱).

۱. مایه تأسف است که نظام‌الملک راجع به وضع زندگی در ایران در روزگار خود اطلاع زیادی به دست نمی‌دهد (مقدمه/ص ۲۵)

حکومت موردپسند نظام‌الملک روی پایه‌های ترس و ارعاب بنا شده است. سپاهیان نباید «همه از یک جنس باشند» (ص ۱۳۶) بلکه باید گروه‌هایی از اجناس مختلف - ترک و خراسانی و عرب و هندو و غوری و دیلم - درکنار هم به کار گرفته شوند که هم برای اظهار شجاعت و فداکاری درمیان آنان رقابت ایجاد شود و روز جنگ هر جنس «از جهت نام و ننگ» بکوشند، و هم گروه‌های ناهمگون رقیب همواره مواظب حرکات همدیگر باشند چنان‌که «از بیم یکدیگر از جای خویش» نتوانند جنبید. خواجه تأکید می‌کند که «چون لشکر همه از یک جنس باشند از آن خطرها خیزد» (ص ۱۳۶).

این ایجاد رقابت و برگماشتن دسته‌ها برای خنثی کردن تحرکات یکدیگر، سیاستی است که باید از سوی حکومت برای مهار کار جامعه از صدر تا ذیل اعمال شود. به‌جز این شگرد ساختاری که گروه‌ها را به مراقبت از یکدیگر وامی‌دارد، جاسوسان و خفیه‌نویسان حکومت نیز همه‌جا و همه‌سو حضور دارند. به‌موجب فصل هفتم پادشاه درهریک از شهرها امینی را گماشته است تا اوضاع عمومی محل به‌ویژه «حال عامل و قاضی و شحنه و محتسب و رعایا و خرد و بزرگ» را به او گزارش دهد. در فصل نهم سخن از مشرف یعنی بازرس کل می‌رود که نمایندگان او در سرتاسر کشور می‌روند: «و این کس باید که از دست خویش به هر ناحیتی و شهری نایی فرستد سدید و کوتاه‌دست» و حقوق آنان باید به قدری باشد که «ایشان را به خیانت کردن و رشوت ستدن حاجت نیفتد». و همچنین فصل دهم درباره «صاحب‌خبران و منهیان» یعنی خبرچینان و گزارشگران است که آنان را «برید» و «کارآگاه» می‌نامد و حقوق یا به‌اصطلاح خواجه «مزد و مشاھرۀ ایشان باید که از خزینۀ مهیا می‌رسد تا به فراغ دل احوال می‌نمایند» یعنی گزارش می‌دهند و این مأمورین خفیه از چشم مردم پنهان‌اند و «نباید که جز پادشاه کسی دیگر بدانند که ایشان چه می‌نمایند» (ص ۱۸۶). فصل سیزدهم «اندر فرستادن جاسوسان» است که باید «همیشه و به همه اطراف» فرستاده شوند در لباس مبدل به صورت تاجر یا سیاح یا صوفی یا دست‌فروش یا درویش تا «از هر چه می‌شنوند خیر می‌آرند تا هیچ‌گونه از احوال خبری پوشیده نماند» (ص ۱۰۱). از این قرار مملکت پُر است از مأموران و جاسوسان و کارآگاهان که شغلی جز خبرچینی و گزارش‌نویسی ندارند و هزینه‌ها هنگفت تمام آن دستگاه‌ها از خزانه پرداخت می‌شود و رعیت تیره‌روز باید آن قدر بدهد که خزانه معموره قادر به تأمین آن هزینه‌ها باشد. خواجه حتی راه‌گریز را بر افراد پاک و وارسته که حاضر به خبرچینی برای حکومت نباشند، می‌بندد و صریح می‌گوید چنین افرادی را جبراً باید به این کار وادارند «و اگر کسانی... امتناع کنند و این امانت نپذیرند، ایشان را الزام باید

کرد و به اکراه بیاید فرمود» (ص ۶۳).

فصل سی و نهم نیز مختص بحث از حراست است که می‌گوید: «به همه روزگار یکی از شغل‌های معظم بوده است و هیچ‌کس بزرگتر از امیرِ حرس به درگاه نبوده است و باشکوه‌تر؛ از بهر آن‌که شغل او تعلق به سیاست دارد و همه از خشم و عقوبت پادشاه بترسد و پادشاه چون با کسی خشم گیرد او را فرماید گردن زدن و دست و پایی بریدن و بردار کردن و چوب زدن و به زندان و به چاه کردن... مردمان از او بیش ترسیدندی که از پادشاه» (ص ۱۸۱). نظام‌الملک تأسف بسیار می‌خورد که این شغل هم در حکومت سلجوقیان مورد بی‌اعتنایی واقع شده «اندر این روزگار این شغل خَلَق شده است و رونق این کار برده‌اند» (ص ۱۸۱). در سرتاسر کتاب خواجه به‌ویژه در یازده فصل آخر آن رنگ شدید خصومت با زن و بوی دل‌آزار تعصبات قومی و مذهبی پیچیده است. او زن را با کودک همسان و برابر می‌داند و می‌گوید که «این هر دو را خرد و دانش نباشد» (ص ۲۴۶). در مورد زنان شاید بشود گفت که خواجه تابع نگرش و سلیقه‌ی زمان خود بوده است. اشباه و نظایر لحن تحقیرآمیز و تعبیرات زننده‌ی او درباره‌ی زن را در بسیاری از نوشته‌های هم‌عصران او نیز می‌توان یافت، از جمله ما اشاره می‌کنیم به قابوس‌نامه و بخش دوم نصیحة‌الملوک منسوب به غزالی که بنده فکر می‌کنم حتماً از او نیست.

لیکن سخنان خواجه درباره‌ی اقوام و مذاهب صورتی دیگر دارد. اربابان او ترک بودند و مذهب حنفی داشتند. خواجه جز ترکان حنفی و خراسانیان شافعی که در خدمت ترکان بودند، احدی را راه نمی‌دهد که در کار ملک و ملت مداخله نماید. او البته به عنوان یک فرد حق دارد که تعصب همشهری‌گری داشته باشد اما کتابی که می‌خواهد خطوط اصلی کشورداری را ترسیم کند و دستورالعمل حکومت باشد، جای این قبیل ابراز احساسات شخصی نیست. او آشکارا می‌گوید: «در همه جهان دو مذهب است که نیک است و بر طریق راست‌اند؛ یکی حنفی و دیگر شافعی رحمة‌الله‌علیهما و دیگر همه هوا و بدعت و شبهت است» (ص ۱۲۹). دائماً بدمذهبان عراق و دیلم (فصل ۴۱) را می‌نکوهد و همه آنان را کافر و خائن می‌خواند: «هیچ گروهی شوم‌تر و نگون‌سارتر و بدفعل‌تر از این قوم نیند که از پس دیوارها بد این مملکت می‌سگالند و فساد دین می‌جویند» (ص ۲۵۴) و برای آن‌که جای تردیدی از نظر ملک‌شاه باقی نماند، از قول البارسلان هم می‌آورد که گفت: «شما لشکر خراسان و ماوراءالنهرید و درین دیار بیگانه‌اید و این ولایت به شمشیر و قهر و تغلب گرفته‌اید. ما همه مسلمان پاکیزه‌ایم. دیلم و اهل عراق اغلب بدمذهب و بددین و بداعتقاد

باشند و میان ترک و دیلم دشمنی و خلاف نه امروزیه است بلکه قدیم است... اگر هیچ‌گونه قوت گیرند و وضعی در کار ترکان پدید آید هم از جهت مذهب و هم از جهت ولایت، یکی را از ما ترکان بر زمین نمانند» (۲۱۷).

از وقتی پای ترکان به ایران باز شد و به قهر و غلبه بر بخش‌های شرقی این کشور مسلط گشتند، ائتلافی عملی میان ترکان و اهل دیوان در خراسان پدید آمد. دبیران و مستوفیان و اصحاب دوات و قلم خراسان که در خدمت والیان خلفا بودند، خود را در اختیار ترکان قرار دادند. در آن زمان هنوز بخش‌های عمده در شمال و جنوب و غرب این کشور زیر سلطه آل بویه یا امرای محلی بودند که آنان نیز دولت‌مردان و دیوانیان خاص خود را داشتند. دولت غزنوی نخستین حکومت ترک است که در سال ۳۶۶ در شرق ایران بنیاد نهاده شد و درست سی‌وسه سال پیش از آن، یعنی در ۳۳۳ بود که دولت آل بویه به دست احمد معزالدوله تأسیس یافت. دیلمیان پیشتر در ارتفاعات گیلان پایگاهی داشتند و در برابر خلافت عباسی بغداد از داعیان زیدی حمایت می‌کردند. احمد با دوبرادر دیگرش علی (عمادالدوله) و حسن (رکن‌الدوله) در خدمت مرداوایج بودند که گفته‌اند می‌خواست دولت عجم را جایگزین دولت عرب سازد و پس از تصرف بغداد در تیسفون به سبک پادشاهان ساسانی تاج‌گذاری کند (کرمر/احیای فرهنگی در عهد آل بویه/ص ۷۱). معزالدوله در سال ۳۳۴ بغداد را گرفت و خلیفه المستکفی را با خفت و خواری تمام خلع کرد و پسر او المطیع را به خلافت برداشت. برادر بزرگتر معزالدوله (علی عمادالدوله) در فارس و برادر دیگرش (حسن رکن‌الدوله) در ولایت جبال حکم می‌راندند.

عصر آل بویه را دوران احیای فرهنگی و رنسانس عالم اسلام نامیده‌اند. معزالدوله و برادران او اصلاً عربی نمی‌دانستند اما نسل دوم آل بویه فرهیختگانی بودند که در معارف اسلامی دست داشتند. وزیران و کاتبان آنان نیز از شاخص‌ترین و مهذب‌ترین مردان تاریخ اسلام به‌شمار می‌آیند. دولت آل بویه با ورود طغرل سلجوقی به بغداد در سال ۴۴۳ به پایان رسید. در این مدت صدوده سال (از ۳۳۳ تا ۴۴۳) آل بویه در اعتلای فرهنگ اسلامی و احیاء رسوم و سنن ایران عصر ساسانی بسیار کوشیدند. در برابر تعصب خشک شیعی که پیش از تسلط آنان بر بغداد حکمفرما بود، راه ملایمت و تساهل پیمودند. خلافت عباسی را که مورد احترام اکثریت مسلمانان بود همچنان نگاه داشتند و سب صحابه رسول ص را ممنوع کردند اما لعن معاویه را مجاز شمردند و تعزیه‌داری در ماتم امام حسین ع و بزرگداشت عید غدیر خم را در بغداد رسمیت دادند.

پس از معزالدوله فرزند وی عزالدوله به حکومت نشست و پس از او عضدالدوله فناخسرو که مقتدرترین و درخشان‌ترین چهره در میان سلاطین آل بویه بود، زمام قدرت را به دست گرفت. او نیز ظاهراً شیعه‌امامی بود اما به تساهل و مدارا در برابر سنیان رفتار می‌کرد. عضدالدوله فرزند رکن‌الدوله بود و از رکن‌الدوله مدالی نقره‌ای در دست است که به سال ۳۵۱ در ری ضرب کرده‌اند که صورت رکن‌الدوله را مانند شاهنشاهان ساسانی تاج بر سر نشان می‌دهد و روی آن به خط پهلوی نوشته شده است: «فرّ شاهنشاه فزون باد».

مدالی نیز از عضدالدوله باقی است که به سال ۳۵۹ در فارس ضرب شده و عبارت «فرّ شاهنشاه فزون باد» بر گرد سر تاجدار او نقش بسته است. در پشت مدال عبارت «شاه فناخسرو عمرش دراز باد» و در روی آن شعار مسلمانی «لا اله الا الله محمد رسول الله» خوانده می‌شود. عضدالدوله در تشبّه به خسروان ساسانی لقب «امیر عادل شاهنشاه» را برای خود برگزیده بود.^۱

وزیران و دیوانیان آل بویه نیز اهل فرهنگ و معرفت بودند. دو ابن عمید (پدر و پسر) که وزارت رکن‌الدوله و عضدالدوله را داشتند از مشاهیر فضیلابی روزگار به‌شمار می‌آمدند. ابوالفضل ابن عمید ملقب به استادالرئیس و ممدوح متنبی خود را پیرو سقراط و افلاطون و ارسطو می‌خواند و در علم مکانیک صاحب‌نظر بود. کتابی هم در اخلاق نوشته بود که به دست ما نرسیده است. فرزند او ابوالفتح ابن عمید نیز راه پدر را دنبال می‌کرد. ابن مسکویه (ابوعلی) مورخ و فیلسوف شهیر (که در سال ۴۲۱ در اصفهان وفات یافت) کتابدار او بود. چهره‌های برجسته‌ی رنسانس اسلامی مانند ابوحنّان توحیدی (متوفی در شیراز به سال ۴۱۴) و دوست او زیدبن رفاعه از دبیران و ندیمان دستگاه ابن عمید بودند. معزالدوله اگرچه خود اهل دانش نبود اما وزیر او ابو محمد مهلبی مردی فرهیخته و خردمند و نویسنده‌ای چیره‌دست بود که گروهی از دانشوران نامدار را در ملازمت خدمت خود داشت. هفته‌ای دوبار در خانه او گروهی از برجسته‌ترین نمونه‌های فرهنگ عصر مانند ابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب اغانی و ابن درستویه و ابوالقاسم تنوخی و ابوسعید سرافی و ابو محمد فارس و ابو حامد مرو رودی گرد می‌آمدند. ابن سعدان وزیر صمصام‌الدوله فرزند عضدالدوله و صاحب بن عبّاد که وزارت مؤیدالدوله و فخرالدوله را داشت، همه از بزرگان تاریخ فرهنگ اسلام و ایرانند. این بزرگان تقریباً همه تمایل به تشیع داشتند. شاپور پسر اردشیر از اطرافیان ابن سعدان وزیر در سال ۳۸۱ مؤسسه‌ای علمی و کتابخانه‌ای با افزون بر صد هزار جلد کتاب در محله شیعه‌نشین بغداد -

۱. عمده اطلاعات مربوط به آل بویه از کتاب جوئل کرمر «احیای فرهنگی در عهد آل بویه» اقتباس شده است.

کرخ - ایجاد کرد و این دارالعلم شیعی رونق خود را تا سال ۴۵۱ که طغرل سلجوقی بر بغداد مستولی شد، حفظ کرده بود.

در دربار غزنه، برخلاف دربار آل بویه، تعصب سنی‌گری شدید حکمفرما بود. برآمدن محمود غزنوی (۳۸۸-۴۲۱) و فتوحات او در هندوستان، و ثروت عظیمی که از رهگذر این فتوحات نصیب او گشت، مصادف بود با انکسار و فروپاشی دولت آل بویه. با خرابی کار دیلمیان گروهی از دبیران و دیوانیان که شهرت، پول و شکوه دربار غزنویان را شنیده بودند از آل بویه بریدند و به دربار غزنه پیوستند. ابوالعلا محمدبن حسول وزیر مجدالدوله بود که چون محمود بر ری مستولی گشت، به خدمت او درآمد. این مرد در آغاز تهاجم سلجوقیان رئیس دیوان رسایل ری بود و چون به خدمت طغرل بیک درآمد، کتاب خود به نام تفضیل الاتراک علی سایرالاجناد را بر ضد آل بویه نوشت. فتوحات سلطان محمود در هند و برآمدن سلجوقیان در پی غزنویان این معنی را در ذهن‌ها القا کرد که از این پس دوران ترک‌هاست و به هر قیمتی که هست باید خود را به آنان نزدیک کرد. محمود کاشغری در مقدمه دیوان لغات الترک که ده سال پیش از سیاست‌نامه (۴۶۹) تدوین شده، حدیثی از فقهای نیشابور و ماوراءالنهر نقل می‌کند که پیغمبر فرمود: «تعلموا لسان الترک فان لهم دولة» طوالات زبان ترکان را بیاموزید که دولت آنان طولانی خواهد بود.

مجمعل مطلب آن‌که با فروپاشی دولت آل بویه عده زیادی از کارگزاران و دبیران که برای آنان کار می‌کردند، بیکار گشتند. این‌ها کارشناسان مالی و اداری بودند که تخصص و فن خود را به هر حکومتی که استقرار می‌یافت عرضه می‌نمودند و برای جلب نظر اربابان جدید، از اربابان گذشته بدگویی می‌کردند. رقابت میان این دسته که جویای کار بودند و می‌خواستند به هر تدبیر خود را به مراکز قدرت نزدیک کنند و آن دسته از خواجگان خراسانی که از زمان سامانیان و غزنویان مناصب کلیدی حکومت را در اختیار داشتند، امری طبیعی می‌نمود؛ و چنین است که می‌بینیم نظام‌الملک آشکارا می‌گوید که کارگزاران دولت (متصرف پیشگان) همه باید خراسانی باشند «و دبیران خراسانی حنفی مذهب یا شافعی مذهب پاکیزه باشند» (ص ۲۱۵). حتی کارهایی مانند فرآشی یا رکاب‌داری را هم از غیر خراسانی مضایقه می‌نماید (ص ۲۱۶). چنین است که نویسنده سخت متعصب کتاب بعض فضایح الروافض از «عهد کریم ملکشاهی» و دوران قدرت نظام‌الملک به حسرت یاد می‌کند که در ری فقهای شیعه را به دستور وی به منبرها بردند و سرها برهنه کرده، بی‌حرمتی و استخفاف می‌کردند بر ایشان و می‌گفتند شما دشمنان دینید و اجبارشان می‌کردند که توبه کنند و از تشیع بیزاری جویند.

ضیاءالدین برنی و فتاوی جهانداری او

فتاوی جهانداری نزدیک به سیصدسال پس از سیاست‌نامه در قلم آمده و مؤلف آن ضیاءالدین برنی است. او در بدایت حال مرید شیخ نظام‌الدین اولیا (متوفی ۷۲۵) بود و سپس به خدمت سلطان محمد تغلق درآمد. شاهکار او تاریخ فیروزشاهی است که حکایت سلاطین دهلی را از آن‌جا که روایت منهاج سراج جوزجانی در کتاب طبقات ناصری قطع می‌شود، پی گرفته و تا سال ششم سلطنت فیروزشاه (۷۵۸) ادامه داده است. فیروزشاه که پس از سلطان محمد تغلق بر تخت نشست، چهل سال سلطنت کرد. رویدادهای پس از سال ششم سلطنت او را نیز شمس سراج عقیف در کتاب خود که ذیلی بر تاریخ فیروزشاهی ضیاء برنی است، آورده است. کتاب برنی به لحاظ سلیقه ویژه او در تاریخ‌نویسی و لحن انتقادی جسورانه و قلم جاندار و پرتحرک وی، در میان تواریخ فارسی پس از کتاب بیهقی بی‌نظیر است. (کتاب شمس سراج عقیف در دو مجلد توسط دوست عزیز ما آقای دکتر محمدرضا نصیری به چاپ رسیده است).

برنی پس از وفات سلطان محمد تغلق (۷۵۲) از دستگاه حکومتی کنار گذاشته شد و بقیه عمر را با فقر و پریشانی درکنج عزلت به‌سر برد و در همان حال دست به کار نویسندگی زد. از جمله آن‌ها کتاب سیاست‌نامه‌ای است به نام «فتاوی جهانداری» که تنها یک نسخه از آن باقی است، آن هم کامل و سالم نیست. عنوان کتاب و نام مؤلف در بالای صفحه اول آن نسخه قید شده است: «فتاوی جهانداری دعاگوی درگاه سلطانی ضیاء برنی» و بلافاصله پس از این عنوان خطبه‌ای است بر سیل مرسوم مشتمل بر حمد خدا و درود بر پیغمبر و خلفای راشدین به اضافه حسن و حسین (امامان دوم و سوم شیعه)؛ و آن‌گاه دیباچه کتاب شروع می‌شود با این عبارت: «چنین گوید دعاگوی درگاه سلطانی ضیاء برنی بعد مطالعه کتاب‌ها». متأسفانه بقیه دیباچه و بخشی از فصل اول کتاب مفقود است. نسخه چاپی که ما در دست داریم، به اهتمام خانم افسرسلیم خان استاد رشته علوم سیاسی دانشگاه پیشاور جزو انتشارات دانشگاه پنجاب لاهور به چاپ رسیده است. در جای‌جای نسخه چاپی غلط‌های زیادی حاکی از بدخوانی مصحح یا غلط‌نویسی کاتب، و نیز فاصله‌های کوتاه سفید در داخل سطرها حاکی از ناتوانی مصحح در قرائت اصل، و موارد دیگر از سقطات و افتادگی‌ها و گسیختگی‌های مطالب وجود دارد و آخر کتاب هم آشفته است و به نظر می‌آید که مؤلف توفیق بازخوانی و اصلاح و ویرایش کار خود را پیدا نکرده است. متن موجود مشتمل بر بیست و چهار فصل با

عنوان «نصیحت» است که در ذیل هریک از آن‌ها حکایت یا حکایت‌هایی بر سبیل «تشبیه و تمثیل» آمده. محتوای کتاب و ترتیب حکایت‌ها یادآور سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک است. عنوان نصیحت به جای فصل نیز کتاب نصایح‌الملوک غزالی را تداعی می‌کند. سبک نگارش برنی و مفردات الفاظ و تعبیرات ویژه او درخور بررسی جداگانه است. روادارگی (اباحه)، راست‌ایستادگی (قوم)، بندی‌خانه (زندانبان)، بندی‌وانان (زندانبانان)، تنهاتری (بی‌کسی)، فراهمی (نظم و انضباط دربرابر ازهم‌گسیختگی)، زیارتیان (بازدیدکنندگان)، ستیهش (استبداد)، زه‌زدگی (وقاحت)، آسان‌گیری (تساهل)، دادبک (قاضی)، امیرداد (قاضی مظلوم)، نهایت‌طلبی و استقصاجویی (کمال‌طلبی و تمامیت‌خواهی)، بدزادگان (آدم‌های بی‌اصل و نسب)، چندگاهی (موقت)، سرتاب (نافرمان)، نمونه این قبیل واژگان و تعبیرات است که امثال آن‌ها در نوشته برنی زیاد به چشم می‌خورد.

در مروری که ما براین کتاب داریم، از پرداختن به سبک نویسندگی و ویژگی‌های زبانی او خودداری می‌نماییم و بررسی خود را تنها از منظر تحول در اندیشه سیاسی و سیاست‌نامه‌پردازی پی می‌گیریم. غایب بزرگ این کتاب شخص نویسنده است که در هیچ‌جا از کتاب جز در همان مقدمه خودی نشان نمی‌دهد. مطالب همه از زبان محمود غزنوی بیان می‌شود. غالب فصل‌ها با عباراتی نظیر «سلطان محمود می‌فرماید» یا «سلطان محمود فرموده است» یا «سلطان محمود وصیت کرده است» شروع می‌شود و مخاطب آن هم «فرزندان محمود» یا «پادشاهان اسلام» است، چنان‌که گویی سلطان محمود آیین شهریاری و کشورداری را به اعقاب خود و پادشاهان دیگر عالم اسلام می‌آموزد. او البته بیشتر از تجارب شخصی خویش می‌گوید اما گاهی نیز با عباراتی از قبیل «محمود در تاریخ سامانیان خوانده است» یا «محمود در تاریخ سکندری خوانده است» یا «در سکندرنامه رومیان آمده است» یا «محمود در تاریخ مآثر صحابه مطالعه کرده است» یا «در تاریخ نوشیروانی مسطور است» برمی‌خوریم که گویا سلطان محمود به کتاب‌هایی که در سیرت سلاطین سلف نوشته شده است استناد می‌کند.

منافات حکومت با شریعت:

نگاه برنی به سلطنت با آنچه در مورد نظام‌الملک دیدیم، بسیار متفاوت است. اوشاه را «عجوبه آفرینش» می‌خواند و از قول سلطان محمود می‌آورد که «فرموده است: ای فرزندان محمود و ای پادشاهان اسلام بدانید و آگاه باشید که آفرینش آدم و بنی‌آدم از برای بندگی

حضرت صمدیت است... و پادشاهی برخلاف اوصاف بندگی است و عکس بندگی است و قهر و سطوت و کبر و رفعت و استیلا که در اوصاف خدای زبید، لازمه صفت پادشاهی است.» از یک سو پادشاهی با دینداری جور در نمی آید، و از سوی دیگر وجود پادشاه برای حفظ نظم و آرامش ضرورت دارد. پادشاه نباشد، سنگ روی سنگ قرار نمی گیرد. وجود حکومت برای حفظ شریعت ضرورت دارد و حال آن که حکومت با تقید به احکام شریعت میسر نمی گردد؛ پس حکومت شرعی است غیر قابل اجتناب که خداوند خواسته است چنین باشد؛ علاجی هم ندارد؛ بنیستی است که خلاص از آن ممکن نمی باشد. محمود می گوید: «در وصایای کیومرث که اول جهاندار روی زمین بود خوانده ام که باری تعالی پدر مهتر آدم را از شکم مادر ما حوا فرزندان بسیار زاد و در دل هریک از برادران هنر و پیشه و حرفتی و صنعتی که معیشت بنی آدم به آن بسته است، القا فرمود. من و برادرم شیث پیغامبر به طریق توأمان زاده شدیم. حق تعالی در مهتر آدم پدر ما وحی کرد که در میان چندین پسران تو این دو فرزند را که بر طریق توأمان زاده شده اند برگزیدم. کیومرث و فرزندان او را بر فرزندان تو پادشاه گردانیدم و شیث و فرزندان او را بر فرزندان تو پیغامبری دادم. اما کیومرث و فرزندان او به قهر و سطوت پادشاهی و جهانداری کنند و جهان را منتظم و ملتئم دارند، به عدل و احسان و داد و دهش آبادان گردانند؛ و شیث و فرزندان او احکام سماوی به فرزندان تو رسانند و به دینداری دعوت کنند... از کیومرث امور دنیای فرزندان تو راست شود و از شیث مصالح عقبای فرزندان تو راست شود... و از این معنی گویند الدین والملک توأمان» (ص ۳۳۱).

محمود بی هیچ پرده پوشی و محابا می گوید که: «در میان سنن محمدی و زی و زیست محمدی و رسوم خسروی و زی و زیست خسروی تضاد کلی و مخالفت تمام است» (ص ۱۳۰). تنها خلفای راشدین را استثناء می داند که «از معجزه پیغامبر در میان امم اولین و آخرین درویشی با جمشیدی جمع کردن ایشان را میسر شد... و بعد از ایشان خلفا و پادشاهان اسلام را دو کار متضاد که لازمه دین و ملک است پیش آمد، اعی اگر اتباع سنن محمدی و زی و زیست محمدی می کنند ملکرانی و جهانبانی میسر نمی شود... و اگر اتباع رسم و رسوم خسروی و اقتداء نشست و خاست و مطعم و ملبس و زی و زیست خسروی... می کنند، در سنن محمدی... مخالفت لازم می آید... نبوت کمال دینداری است و پادشاهی کمال دنیا است و هر دو کمال مخالف و متضاد یکدیگر است و جمع آن از ممکنات نیست...» (ص ۱۳۰).

این بحث که حکومت با شریعت تضاد ذاتی دارد و بارها، به اشکال گوناگون، از قول سلطان محمود در میان می‌آید، دل‌مشغولی بزرگ ضیاءالدین برنی است که آن را مکرراً در تاریخ فیروزشاهی نیز از قول قاضی مغیث‌الدین در جواب سؤالات سلطان علاءالدین محمدشاه خلجی (۶۹۵-۷۱۵) و باز از قول سلطان غیاث‌الدین بلین (۶۶۴-۶۸۶) و همچنین از قول نورالدین مبارک غزنوی معروف به میردهلی در مجلس وعظ سلطان شمس‌الدین ایلتمش در میان کشیده است و من عین عبارت‌های او را در آخر کتاب ابن بطوطه (نشر طرح نو/۱۳۷۶) نقل کرده‌ام. اشکال فقط این نبود که زنی و زیست سلاطین با تعالیم اسلام وفق نمی‌داد، بلکه مسأله عمده آن بود که نسخه‌هایی که از سوی فقها تجویز می‌شد برای برخورد با اوضاع و احوال حکومت در کشوری چون هندوستان وافی به نظر نمی‌رسید. حکومت دهلی احکام جزیه و خراج را در هندوستان قابل اجرا نمی‌دانست و حدود و تعزیرات مقرر در ابواب فقه را برای مجازات گردنکشان و مفسدان قاصر و ضعیف تلقی می‌کرد و طالب راه‌های کوتاه‌تری در محاکمات و کیفرهای شدیدتر می‌بود.

برنی قبول دارد که عمده اشکال اداره مملکت بر اساس موازین اسلامی آن است که کتب فقهی جوابگوی بسیاری از مسائل نیست. در این کتاب‌ها همین قدرگفته می‌شود که «سیاست ملکی برای پادشاه مخصوص است» ولی این حکم کلی مشکلی را حل نمی‌کند. مثلاً «علما را در باب اندیشه‌کنندگان غدر و مکر [توطئه‌کنندگان برضد حکومت] روایتی صریح نیست و مجملأً از ایشان آمده است که امور سیاستی به رای سلاطین مفوض است و در شرع تا شخصی شخصی را به ناحق نکشد، و یا مرتد نشود، و یا محصنی محصنه را سفاح نکند، کشتن نیامده است؛ و در اندیشه و اتفاق قتل و معصیت نه نص قرآن منزل است و نه حدیث پیغامبر وارد است و نه از علماء متبعین روایت؛ و پادشاهان از برای صلاح ذات خود، و صلاح اعوان و انصار خود، که از آن انتباه و اعتبار دیگران حاصل شود، می‌کشند» و حال آن‌که «از روی دینداری صعوبتی تمام دارد که مسلمان را به مجرد اندیشه بکشند و توبه او را قبول ندارند».

«نوعی دیگر سیاست باغیان و طاغیان است... که چون زنده گرفتار شوند و از بغی و طغیان توبه کنند... برای پادشاهان اقتضا کنند که توبه این چنین قوم قبول نباید کرد و ایشان را سیاست باید کرد... و فرزندان محمود را باید دانست که هوای ملک و حب پادشاهی عالمی دیگر است که آن در ساعت جریان حکم جهانداری دیده شرع بین را کور می‌گرداند و ترس خدا و جواب قیامت و خوف گرفتاری عقبا جهانی دیگر است...».

برنی تفصیلی دارد در مورد سبّ نبی و به اختلاف اقوال علما اشاره می‌کند که سبّ‌کننده اگر ذمی باشد می‌توان او را کشت یا نه؟ و نیز آیا سبّ انبیای دیگر جزای قتل دارد یا نه؟ و آیا توبه او قبول می‌کنند یا نه؟ و آیا سبّ و قذف صحابه چه صورت دارد؟ این تفصیل در کتب فقهی هست «اما در جرم خیانت مال بیت‌المال که در آن همه اهل اسلام شریکند، اصلاً و البته قتل نیست و قطع ید نیست و اگر به تحقیق انجامد [یعنی ثابت شود] باز طلب است [یعنی فقط می‌توان مطالبه و استرداد کرد]... اگر از دزدان بیت‌المال، که عمل از برای خیانت ستانند و خیانت را پیشه خود سازند و در مال بیت‌المال تصرف کنند و پادشاهان مال به بند و زنجیر و حبس و ایذا نستانند، در بیت‌المال خلل‌ها افتد».

خلاصه آن‌که «در سیاسات ملکی نه نصی منزل است و نه حدیثی وارد است و نه مجتهدان به تعیین چیزی نوشته‌اند؛ و این هم نوشته‌اند که چگونه پادشاهی بود که اجتهاد او درست باشد؟».

ماحصل کلام آن‌که برنی حکومت را به عنوان یک شرّ غیرقابل اجتناب به رسمیت می‌شناسد ولی می‌کوشد تا قلمرو فساد آن را محدودتر سازد و در این زمینه به عنوان یک مسلمان معتقد که سابقه تربیت خانقاهی و تلقی صوفیانه نیز دارد، حاضر است امتیازاتی بدهد و امتیازاتی بگیرد. امتیازاتی که می‌دهد این است که اولاً دست پادشاه را در عیش و نوش و برآوردن مشتهیات نفسانی او باز می‌گذارد. برخورداری از «رسم و رسوم سلاطین عجم» از قبیل تاج و تخت و تکبر و «قصرهای بلند برآوردن و بار دادن و خلقی پیش خود سجده کنانیدن و خزاین جمع آوردن و تصرف املاک کردن و زر و جواهر و آفریشم پوشیدن و حرم‌های بسیار ساختن» و خرج‌های بی‌دریغ غیرلازم کردن و همچنین اجرای مجازات‌های غیرشرعی که شاه آن‌ها را به مصلحت سیاست و مملکت می‌داند، مجاز شمرده می‌شود و ارتکاب آن امور که برخلاف آیین شرع است، خدشه‌ای در اعتقادات او وارد نمی‌کند. پادشاه اگرچه خود عملاً ملتزم به نظام شرع نیست، در مورد دیگران از امر به معروف و نهی از منکر قصور نمی‌ورزد و به عنوان اولوالامر در شرایط «دین‌پروری و دین‌پناهی» کوتاه نمی‌آید.

برنی دست پادشاه را در اتخاذ تصمیم نسبت به مواردی هم که فقه درباره آن‌ها حکمی ندارد یا حکم دارد ولی حکم آن کافی و مؤثر به نظر نمی‌رسد، باز می‌گذارد؛ منتهی شاه باید بکوشد تا «حق در مرکز آن قرار گیرد» و مراد برنی از آن‌که «حق در مرکز خود قرار گیرد» نه آن است که کارها همه درست شود و فتنه و فساد و دزدی و حیزی و تجاوز و خیانت از جهان برافتد، چون چنین چیزی غیرممکن است؛ انبیا هم نتوانسته‌اند که همه مردم را در راه

صلاح و سداد بیاورند. و برنی مکرر در مکرر پادشاه را از «نهایت طلبی و استقصاجویی» بر حذر داشته است؛ یعنی پادشاه باید واقع بین باشد و بداند که دنیا را نمی‌شود عوض کرد. کاری که از پادشاه برمی‌آید این است که ظواهر امور را درست کند و نگذارد که شرّ و فساد در جامعه دست بالا را داشته باشد. برنی فصلی جدا و مستقل دربارهٔ نهایت طلبی و استقصاجویی آورده و غلو در دین را مخالف نصّ قرآن دانسته که می‌فرماید: لاتغلو فی دینکم. مقدس مآبی راه انداختن و بگیر و ببند حکومت در اجرای احکام شرع با این آیه و نیز با حدیث پیامبر اکرم که می‌فرماید: بعثت بالحنيفية السمحة السهلة و با رویکرد اسلام که به مجرد ورود شبهه اجرای مجازات را ممنوع می‌سازد، وفق نمی‌دهد. بنای دین بر اعتدال و رفق و مدارا و آسان‌گیری و پرده‌پوشی و گذشت است نه بر خرده‌گیری و درشتی و شدت عمل. برنی پیشنهاد می‌کند که پادشاه اصول کلی سیاست‌هایی را که در پیش خواهد گرفت تدوین کند. این اصول را ضوابط می‌نامد و در تعریف ضابطه می‌گوید چیزی است که پادشاه در جهانداری خود را ملتزم به اعمال آن دانسته و پای‌بندی به آن را بر خود واجب گردانیده است. این ضوابط مبتنی بر اصول عقلانی است که با استفاده از تجارب حکومت‌های گذشته و با توجه به تغییراتی که بر حسب زمان و اوضاع و احوال لازم باشد، فراهم می‌آید. و از قول سلطان محمود می‌گوید که من مدت یکی دو سال برای این کار صرف کردم و «در این اندیشه و استغراق خون احمد حسن و علی خویشاوند و ابوسهل اسفراینی و دیگر دانایان درگاه محمود آب شده است». و امروز سی‌وشش سال است که کار مملکت به حکم آن ضوابط اداره می‌شود.

برنی پادشاه را از بلندپروازی و طرح نقشه‌هایی که اجرای آن از حدود امکانات او بیرون است، هشدار می‌دهد و تأکید می‌کند که نباید سرسختی و لجاجت و بی‌باکی را با قوت عزم و اراده اشتباه کرد. و از قول محمود می‌آورد که ای فرزندان «استبداد و اصرار سلاطین نادان را عزم الملوک نام منهد و به وهم عزم الملوک در کارهای ناشدنی و لایمکن خود را و بندگان خدای را در عذاب و مشاق نیندازید» چرا که «عزم درست دیگر است و ستیاهش و استبداد دیگر».

ضوابط ملکی اگرچه ناظر بر سیاست‌های بلندمدت مملکت است اما ابدی و غیرقابل تغییر نیست بلکه هر چندگاه یک‌بار باید بر حسب تغییراتی که در اوضاع و احوال عمومی رخ می‌دهد و در پرتو تجاربی که در عمل به دست می‌آید، ضوابط مذکور نیز در معرض تجدید نظر و اصلاح و تکمیل قرار گیرد. وضع و تدوین ضوابط برای تسهیل کار و فراهم آوردن

زمینه جهت برون رفت از بن بست هاست و نباید خود به صورت مانعی در پیشرفت امور دربیاید و دست و پاگیر شود.

از امتیازات دیگر کتاب برنی توجه او به اقتصاد است. او (البته از قول محمود) بر آن است که حکومت باید نگران وضع معیشت رعایا باشد، به ویژه در ایامی که باران نمی آید یا به واسطه آفات ارضی و سماوی محصول به قدر کافی دست نمی دهد و زندگی بر مردم تنگ می شود و میدان به دست محترکان و استفاده جویان می افتد. حکومت باید به داد «بیچارگان و مسکینان و ضعیفان و عاجزان و خردسالان برسد و نگذارد که رندان و بوالعجبان و بازاریان و بی شرممان و ناخدا ترسان» خون خلق الله را به شیشه بگیرند. جلوگیری از احتکار، تعیین نرخ برای «غلات و اقمشه که لیلاً و نهاراً محتاج الیه عامه است» و گرفتن از اغنیا و دادن به ضعفا راه کارهایی است که برنی در این زمینه پیشنهاد می کند و مخصوصاً این نکته را یادآور می شود که گرانی نرخ ها سبب می شود که تعادل جامعه برهم بخورد و اقشاری که در کار تولید هستند، به حرفه های دیگری روی آورند؛ مثلاً «مزارعان از مشاهده بسیاری منفعت سوداگری پیش گیرند و... کارها برقرار نماند».

حکومت در این زمینه باید همت خود را در درجه اول به تنظیم امور پایتخت بگمارد، زیرا «هرگاه در دارالملک در بیع و شری انصاف پیدا آید، در تمامی بلاد ممالک در خرید و فروخت انصاف ظاهر شود».

حالا باید بگویم سر و ته مطلب را هم بیاورم که مجلس اقتضای تفصیلی بیش از این ندارد. اما نکته ای هست که ناچار باید به آن اشاره کنم و آن، این است که چرا این دو سیاست نامه را برای بحث و گفت و گو در این جلسه برگزیدیم؟ می دانید که تقریباً همه کتاب هایی که به نام های مختلف نصایح الملوک، سیر الملوک و امثال آن نوشته شده، از یک سیاق تقریری و تعلیمی پیروی می کنند. برای نویسندگان آن کتاب ها سؤالی که مطرح بود این بود که چگونه باید حکومت کرد؟ و آنان می کوشیدند این سؤال را پاسخ دهند و راه و رسم چگونه حکومت کردن را تقریر کنند. این نویسندگان بر آن نبودند که گره ها و بن بست هایی را در حکومت پیدا کنند و برای آن ها راه حلی بیندیشند. اما دستورالعملی که از سوی ملک شاه دیکته شده بود، اگر دقت کنیم، ناظر بر دو امر است: یکی این که «هرآنچه از آیین و رسم ملک و ملوک است و در روزگار گذشته بوده است» تدوین شود و در قلم آید - و این چیزی بود که معمولاً در سیر الملوک ها به آن می پرداختند. اما ملک شاه چیز دیگری هم خواسته بود بدین مضمون که «در معنی مملکت اندیشه کنید و بنگرید تا چیست که از عهد و روزگار ما

نه نیک است» و این دستوری بود بسیار تازه و بی سابقه؛ یعنی که مشاوران شاه می بایستی به اصطلاح امروز آسیب شناسی کنند و ببینند که کجای کار خراب است، انگشت روی آن بگذارند. آن سی و نه فصل اول سیاست نامه تقریباً همه در بیان چگونه حکومت کردن است، اما یازده فصلی که بعداً بر آن افزوده شده، یکسره رویکردی و لحنی آسیب شناسانه دارد. چیزی که هست، نظام الملک تقریباً در بیست سال از سی سال دوره وزارتش فعال مایشاء بود. البارسلان وقتی کشته شد، ملکشاه بیست سال بیش نداشت و حل و عقد امور کلاً به دست نظام الملک بود و او به قول صاحب سلجوق نامه بر ملکشاه و قبض و بسط امور او کاملاً مستولی بود. نظام الملک که با دست خالی در خدمت دیوان وارد شده بود، ده درصد مالیات و عواید دیوانی را خود برمی داشت و این با توجه به وسعت قلمرو دولت سلجوقی که از جیحون تا کرانه های دریای مدیترانه و دریای سرخ و دریای سیاه گسترده بود، درآمدی حیرت انگیز بود و شوکت و حشمت او زبان زد خاص و عام بود. از این رو است که وی در سیاست نامه دولت را در خود و از چنبر وجود خود می نگرد و آنچه را مخالف مذاق و منحل نفوذ و مانع کار خویش می یابد، به چشم خصومت در آن نگاه می کند.

برنی هم تقریباً سی سال با سلطان محمد تغلق زیسته و در فرازونشیب کارهای او اندیشیده بود. سلطان محمد برخلاف ملکشاه اهل سواد و قلم و شعر و فلسفه بود، اما در سفاکی و بی باکی و حرص مثل و مانند نداشت. درعین بی رحمی و ددمشی و خون خواری، دم از دین و ایمان و نماز و روزه می زد. طبق گفته ابن بطوطه که هفت سال در زمان او قاضی دهلی بود، در یک روز نه نفر را به جرم بی نمازی اعدام کرد و مأمورین او در بازارها می گشتند و هر کس وقت نماز برای اقامه جماعت به مسجد نمی رفت، کتک می زدند.

چنان که در اول سخن اشاره کردم، برنی پس از مرگ آن طاغوت، از دستگاه دولت کنار گذاشته شد و شروع کرد به تاریخ نگاری و ظاهراً در همین دل مشغولی که احوال سلاطین دهلی را مرور می کرد و در دور باطل و تکرار دل آزار برآمدن ها و فرورفتن ها می اندیشید که همه و همه با خون و ویرانی و غارت و شکنجه و ظلم و مصیبت و خوف و هراس توأم بود. پژوهندگان اندیشه های سیاسی در عالم اسلام با دو نظام حکومتی مختلف سروکار دارند:

اول نظام حکومتی خلافت که ریشه در جریاناتی دارد که پس از رحلت رسول اکرم در مدینه و جزیره العرب به وقوع پیوست، دوم نظام حکومتی سلطنت که ریشه در رویکردها و نگرش های دوران ساسانی دارد. هر دو نظام حکومتی گره کورها و گرفتاری های خاص خود را دارند. نظام الملک و برنی هردو از نظام حکومتی سلطنت سخن می گویند. چنین

می‌نماید که نظام‌الملک اصلاً توجهی به بن‌بست نهفته در ذات نظامی که از آن بحث می‌کند، ندارد. برنی به بن‌بست توجه دارد اما راه‌هایی از آن را نمی‌شناسد. اصلاحاتی که در داخل چارچوب نظام سلطنت پیشنهاد می‌کند، از قبیل تشکیل مجلس مشورتی از بزرگان و اشراف و اتخاذ تصمیم بر اساس «توافق آرا» و تدوین ضوابط کشورداری و تجدیدنظر در آن‌ها در بر تو تجربه و اقتضای زمان و توجه به جانب اقتصاد، نشان از هوشمندی او دارد اما علاج بن‌بست نهفته در ذات و جوهر نظام مورد بحث او نیست.

اصولاً در بحث‌های هردو دسته - چه آنان که در خط نظام حکومتی خلافت می‌اندیشند (مانند جوینی و بغدادی و ماوردی) و چه آنان که در حال و هوای شاهنشاهی آرمانی ساسانی سیر می‌کنند - یک نوع سردرگمی و ساده‌اندیشی و چشم‌پوشی بر واقعیات موجود و ملموس زمان سایه‌افکن است و فقط گاه گاهی جرقه‌ای از یک رویکرد معقولانه و منطقی در فضا می‌درخشد که متأسفانه دوام نمی‌آورد و در یک چشم به هم زدن خاموش می‌شود. نمونه‌ای از این جرقه‌های بی‌رمل زودگذر را در خطابه‌ای می‌توان دید که ابوسعید معمر واعظ شهیر بغداد نوشته بود^۱ و در حضور نظام‌الملک قرائت کرد. واعظ بغداد در این خطابه ضمن انتقاد از طاق و طربن دستگاهی که خواجه برای خود چیده بود، به یک نکته بسیار اساسی در رویکرد با حکومت انگشت می‌نهد و می‌گوید: من هو علی الخلیفة امیر فهو علی الحقیقة اجیر. قد باع زمنه و اخذ ثمنه... و انت و ان كنت وزیرالدولة فانت اجیر الامه؛ استأجرک جلال‌الدوله بالاجرة الوافره.

ظاهراً واعظ بغدادی خود نیز بر معنای معقول و استلزامات منطقی مطلبی که بر زبانش جاری شده، توجه و وقوف ندارد؛ چه اگر مبنای حکومت بر اساس رابطه کارفرما و کارگر، میان امت و کارگزار در نظر گرفته شود، آثار و تبعات حقوقی آن یعنی مسئولیت متعاندین در برابر یکدیگر نیز باید مورد قبول قرار گیرد. کارگر اجرتی می‌گیرد تا خدمتی انجام دهد و برای انجام آن خدمت در همین دنیا مسئول کارفرمای خود است و این البته غیر از رابطه شبان است با گوسفندان بی‌زبان. کارگر دستور کار خود را از کارفرما می‌گیرد و چشم در دست او دارد، نه چنان‌که نظام‌الملک مکرر و به تأکید دولت و سلطنت را صرفاً به تقدیر ایزدی منتسب می‌کند و برای رعایا حقی و موقعیتی نمی‌شناسد جز آن‌که راه طاعت سپرند و به کار خویش مشغول باشند.

۱. متن خطابه واعظ بغدادی را با ترجمه کامل آن در تجارب السلف هندوشاه می‌توان یافت.

داستان زبان مادری

الف - آنچه در زیر می‌آورم متن سخنانی است که من در جلسه پنجم اسفند ۱۳۹۲ فرهنگستان زبان و ادب فارسی بر زبان آوردم:

قرار ما بر این است که مطالبی که از سوی اعضای فرهنگستان در جلسات شورا مطرح می‌شود فقط از طریق نشریه خاصی که به همین منظور انتشار می‌یابد به اطلاع عموم رسانیده شود. در جلسه گذشته فرهنگستان بنده عرایضی داشتم درباره زبان مادری که ظاهراً از طریق دیگر خبر آن به صورتی نامطلوب و در مصداق «ما لا یرضی به صاحبه» در داخل و خارج کشور منعکس گردیده و مایه سوء تفاهم‌هایی شده است. البته درست نیست، نه اخلاقاً و نه قانوناً، که جمله‌ای را از وسط صحبت کسی با حذف مطالب مقدم و مؤخر آن علم کنند و چنین وانمود کنند که گوینده مثلاً قصد مخالفت با سیاست دولت یا با اصل پانزدهم قانون اساسی کشور را داشته است. فرهنگستان وظایف خاصی دارد و البته در سیاست به معنی مرسوم آن مداخله نمی‌کند. اعضای فرهنگستان ممکن است از نظر سیاست روز نگرش‌ها و تمایلات مختلفی داشته باشند. بنده شخصاً حمایت از دولتی را که امروز بر سر کار است و وظیفه اخلاقی و میهنی خود می‌دانم. این دولت از افرادی خوشنام، صالح و کارآمد تشکیل یافته و در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ این کشور قبول مسئولیت کرده است. این عقیده شخصی من است که ارتباطی با فرهنگستان ندارد. دوستانی که بر سر این میز نشسته‌اند ممکن است در این باره با من همداستان باشند و ممکن است نباشند.

خلاصه آنچه بنده در جلسه گذشته عرض کردم این بود که در ایران ما لاقلاً از قرون سوم و چهارم هجری به بعد که تواریخ روشن‌تر و اطلاعات مبسوط‌تری در اختیار داریم همیشه در کنار زبان‌های محلی و بومی و قومی - حالا به هر نامی که خوانده شود - زبانی رسمی و مشترک بین‌الاقوام وجود داشته و دارد و آن زبانی است که معمولاً فارسی نامیده

می‌شود. اما این زبان به هیچ وجه اختصاص به ولایت فارس یا اقوام ساکن در آن ولایت ندارد. اختصاص به هیچ قوم خاصی ندارد و مال مشاع همه اقوام ایرانی است که از پدران به پسران، از اسلاف به اخلاف رسیده است. در همان ولایت فارس بنده عرض کردم، سعدی که بازار می‌رفت، با اهل بازار به زبان گلستان و بوستان سخن نمی‌گفت، به زبان محلی سخن می‌گفت که نمونه آن را در دیوانش داریم و آن زبانی است که حتی برای شیرازیان امروز مفهوم نیست و باید ارباب دانش زبان‌شناسی مانند دکتر صادقی و امثال او آن‌ها را برای ما ترجمه کنند.

شاید اول کسی که به اهمیت زبان‌های بومی و محلی ایران تأکید نمود کسروی بود که در مقالات خود در مجله هفتگی نوبهار با اشاره به غزلیاتی به زبان طبری که در تاریخ ابن اسفندیار آمده است از ترانه‌های بسیار تأثرانگیزی که در ویرانی ارومیه و در بدری مردم آنجا گفته شده و گدایان تبریز در آن روزگار - یعنی سال‌های نهضت مشروطیت - دم در خانه‌ها می‌خواندند یاد می‌کند.

این موضوع فولکلور که در آن زمان تازه داشت مطرح می‌شد بعدها مورد توجه بیشتر قرار گرفت و حتی نشریه‌های خاص در آن زمینه انتشار یافت و انتشار می‌یابد. فولکلور یا فرهنگ عامه که در موسیقی و آواز و ترانه و مثل و قصه و غیره انعکاس دارد به لحاظ بیان لفظی از زبان بومی و محلی استفاده می‌کند و آن زبان البته در مناطق مختلف متفاوت است. در مناطق ترک‌نشین ترکی، در مناطق دیگر کردی، عربی، بلوچی، طبری، گیلک، طالش و غیره.

رنگ و بوی متفاوت و حال و هوای ویژه هر کدام از این گوناگونی‌ها است که فرهنگ مشترک ملی را غنا می‌بخشد و آن فرهنگ مشترک ملی در قالب زبان فارسی ریخته می‌شود و آن زبان رسمی ماست، زبان علمی، زبان ادبی، زبان فلسفه و تاریخ ماست. استفاده از زبان محلی در موارد ویژه مانند هجو و مزاح و طنز البته صورت استثنا دارد. اگر کسی به مادر خود نامه می‌نوشت نامه نه به زبان مادری بلکه به زبان رسمی نوشته می‌شد و همچنین بود مکاتبات بین الاخوان، قبائل مالکیت، ورقه نکاحیه، توقیعات و مناشیر و فرامین دولتی، نامه‌های رسمی حکام به یکدیگر، وقف‌نامه‌ها، وصیت‌نامه‌ها، حتی سنگ قبرها به آن زبان رسمی نوشته می‌شد. در گذشته چنین بود، هم‌اکنون نیز چنین است.

خاستگاه من‌بنده، آذربایجان، به لحاظ فولکلور بسیار غنی است، شاید بگویم غنی‌ترین قسمت‌های ایران است. فولکلور در معنی عام که شامل موسیقی و رقص (Folk Songs, Folk Dance) و ترانه و بیاتی و ضرب‌المثل‌ها و امثال و قصص و مرثی و غیره است و البته این فولکلور به زبان ترکی است. این

ترکی که زبان مادری من است با آن ترکی که مثلاً در روزنامه‌ها و تلویزیون‌های استانبول و آنقره به کار می‌رود فقط از جهت نام اشتراک دارد. تفهیم و تفهم میان یک آدم معمولی اهل مراغه با یک آدم معمولی از اهالی استانبول همانقدر مشکل دارد که تفهیم و تفهم میان یک فرد ترکمن در یک آبادی کردنشین. اظهار علاقهٔ آذربایجانی‌ها به فولکلور خاص و زبان مادری خود هیچگونه تعارضی با علاقهٔ آن‌ها به فرهنگ ملی و زبان رسمی فارسی ندارد. من وقتی از فولکلور آذربایجانی سخن می‌گویم آثار و دواوین میرزا علی‌اکبر صابر، ملا عظیم شیروانی، شکوهی مراغی، حکیم لعلی، سید مهدی اعتماد، علی فطرت، ملا مهرعلی خوبی، حکیم هیدجی، صادقی افشار، صافی، راجی، معجز شبستری و شهریار را یاد می‌کنم. کتاب امثال و حکم ملا علیقلی دهخوار قانی و کتاب امثال و حکم علامه مرحوم میرزا محمدعلی مدرس را یاد می‌کنم. مثنوی داستانی ثعلبیه ملا محمدباقر خلیجی را یاد می‌کنم، این زبان و فولکلور برای من گرامی است و به آن افتخار می‌کنم.

این بود شرح موضوع. اما حکم آن به لحاظ قانون: باید بگویم که ما یک سلسله تعهداتی داریم که از جهت تعاملات جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی مربوط با آن رعایت آن‌ها بر ما واجب آمده است و یک سلسله دیگر تعهداتی که از جهت قانون اساسی رعایت آن‌ها را ضروری تشخیص داده‌ایم.

بطور خیلی خلاصه و فشرده اشاره می‌کنم که به موجب بند ۳ از مادهٔ ۲۶ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر «پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش در مورد فرزندان خود اولویت دارند» و هم بند ۲ از همین ماده مقرر داشته است که «آموزش باید تفاهم، مدارا و دوستی در میان همهٔ ملت‌ها و گروه‌های نژادی و مذهبی را ترویج کند».

میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هم که ما رسماً و قانوناً به آن ملحق شده‌ایم در بند ۳ از مادهٔ ۱۳ اعضای خود را متعهد می‌کند که «آزادی والدین یا سرپرست قانونی کودکان را بر حسب مورد در انتخاب مدرسه برای کودکان‌شان سوای مدارس دولتی محترم بشمارند مشروط بر اینکه مدارس مزبور با حداقل موازین آموزش و پرورش که ممکن است دولت تجویز یا تصویب کرده باشد مطابقت کند».

اما قانون اساسی ما در اصل پانزدهم مقرر می‌دارد:
«زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و

کتب درسی باید با این زبان و خط باشد. ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است.»
این اصل؛ به اصطلاح فقهی مشتمل است بر یک فرض و یک رخصت. اما فرض رسمیت زبان و خط فارسی است که متون رسمی و از جمله کتب درسی باید به آن زبان و خط تدوین گردد. اما رخصت؛ استفاده از زبان قومی و محلی است، در کنار زبان فارسی - نه در تراحم و تعارض با آن - که شهروندان آزادند آن زبان را اگر بخواهند به فرزندان خود تعلیم دهند. دولت در این باب تکلیفی ندارد جز خودداری از مداخله، به موجب میثاق‌های حقوق بشر پدر و مادر و سرپرست اطفال‌اند که باید در این باره تصمیم بگیرند. دولت نه می‌تواند آن‌ها را اجبار بکند و نه می‌تواند مانع کار آن‌ها شود و این بود خلاصه و لب مطلبی که بنده در جلسه گذشته فرهنگستان گفتم و تأکید کردم که دولت نفعاً یا اثباتاً نباید در این امر مداخله بکند. اگر والدین اطفال که در این باب اولویت دارند بخواهند از این آزادی که برای‌شان به رسمیت شناخته شده است استفاده کنند دولت باید دلسوزانه آنچه را که می‌تواند در تسهیل خواست آن‌ها بکوشد.

ب - آنچه در فرهنگستان گفتم تنها ناظر به جنبه عمومی و حقوقی مسئله بود. اما این مسئله جنبه‌های روانی و تاریخی نیز دارد که مهم‌تر است و فهم درست موضوع بدون توجه به آن‌ها ممکن نمی‌شود. آذربایجان در جریان مشروطه بزرگ‌ترین جانفشانی‌ها را کرد. با جان‌بازی‌های آذربایجانیان بود که مشروطه به دست آمد و با مقاومت جانانه آنان بود که مشروطه حفظ شد. انجمن آذربایجان در صدر مشروطیت مؤثرترین و پرکارترین انجمن‌ها بود و آن عده که به نمایندگی از مردم تبریز به مجلس اول رفتند مغز آگاهی‌بخش و موتور محرک حرکت مشروطه بودند. اما حاصل آن فداکاری‌ها چیزی جز نومیدی و سرشکستگی نبود. سیاست تمرکزمدار رضاشاه همه‌چیز را در انحصار تهران درآورد.

با بسته شدن راه تجارت روسیه و رویکرد دولت در انحصار تجارت خارجی و اجرای مقررات جدید بانکی و مالی، بازرگانان سنتی و ریشه‌دار از گردونه بیرون افتادند و خود را عاقل و باطل یافتند و عناصر جوان و فعال به تهران مهاجرت کردند. هر که را اسب و خری بود سوار شد و از مهلکه بیرون جست و دارالسلطنه تبریز اهمیت خود را از دست داد. تلاقی برداشت‌های نوین با آداب و رسوم جاافتاده شیوه زندگی سنتی امری سهل نیست بویژه آنکه رویکرد اجرائی مأمورین مرکز همواره رنگ خشونت و درستی داشت و توأم با تحقیر و

توهین و سرکوب بود و مردم را به سوی پرخاش و ستیز سوق می‌داد و چنین بود حال و هوایی که قیام تبریز ۱۳۴۷ ق / ۱۳۰۸ ش در آن شکل گرفت. بهانه قیام قانون نظام وظیفه اجباری و تغییر لباس بود و مبدأ آن تظاهرات گستاخانه سرلشکر آیرم، امیرلشکر آذربایجان، در روزهای تاسوعا و عاشورا بود که از نظر متدینین «تجاهر به فسق» تلقی می‌شد.

رضاشاه سپهد امیراحمدی را فرستاد تا با علما مذاکره کند. در تاریخ کمبریج آمده است: «هنگامی که هیئت سربازگیری از تهران وارد تبریز شد تجار بازار دکان‌های خود را بستند و فقط هنگامی دکان‌ها را باز کردند که سه مسلسل تازه وارد شده در آستانه بازار نصب شد. دو مجتهد برجسته شهر به نام‌های شیخ ابوالحسن انگجی متوفی ۹۳۹۱ و میرزا صادق آقا متوفی ۲۳۹۱ که جنبش را هماهنگ می‌کردند نفی بلد شدند.» (سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، ص ۲۸۴)

من آن جریان قیام را یاد می‌آورم. در آن زمان کودکی بودم که از کم و کیف اوضاع خبری نداشتم اما آخرین استنادار رضاشاه (عبدالله مستوفی) و زخم‌هایی را که آن مرد مدمغ متفرعن بر دل مردم نهاد به صورتی روشن‌تر به یاد می‌آورم. با سقوط رضاشاه که مهر از دهان مردم برداشته شد طومارها در این باره نوشتند و نوشته‌های مرحوم مهندس ناطق (پدر هما ناطق) از صادقانه‌ترین گواهی‌ها از سوءرفتار این والی فاضل و خوش‌قلم ولی کج‌اندیش و بدمنش است.

اصرار دولت به حذف و امحاء زبان ترکی در چنین شرایطی البته حساسیت‌ها را صدچندان می‌کرد. نمکی بود که بر زخم دل مردم پاشیده می‌شد. حاجی میرزا عبدالله مجتهدی که از مفاخر آذربایجان بود می‌نویسد: سر کوجه ما مغازه خیاطی اقدام بود. در زمان پهلوی مجبورش کردند که کلمه خیاطی را به دوزندگی تبدیل کند. و چنین بود تا عکس‌العمل اقدامات پهلوی در جنبش دموکرات زمان پیشه‌وری ظاهر شد و صاحب مغازه را مجبور کردند که این دفعه تمام تابلو را به «اقدامون درزی دکانی» تغییر دهد. مجتهدی که خود و خانواده‌اش از مخالفان جدی حرکت پیشه‌وری بودند می‌نویسد:

«وتغییر عبارت‌های تابلو و ضدیت با زبان فارسی تنها مظهر عکس‌العمل رژیم پهلوی نیست بلکه در جریان‌ات فعلی موارد بسیاری را می‌توان پیدا نمود که هر یک مظهر عکس‌العمل یکی از فشارهای آن دوره بوده است؛ از قبیل تظاهرات مذهبی و رفتار مردم با روحانیون و برخوردشان با ادارات و ولع مردم از بدگویی علنی و نوشتن معایب دستگاه دولتی و مقامات عالیه در روزنامه‌ها و غیر از این‌ها که ثابت می‌کند که همانطور که گفته‌اند دنیا دار مکافات

است، دارِ عکس‌العمل هم هست.» (خاطرات آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی ص ۲۶).

من در بالا از عبدالله مستوفی آخرین استاندار رضاشاه در آذربایجان نام بردم. برای جوانانی که آن دوره را ندیدند و با مطالبی هم که پس از سقوط رضاشاه در مطبوعات انتشار یافت آشنایی ندارند شاید آن اشاره کافی نباشد. نمونه‌ای از نگرش آن مرد را از صفحه ۴۶ جلد دوم شرح زندگانی من نقل می‌کنم. مستوفی این کتاب را در سنین عزلت و پیری و شکستگی نوشته و از همین نمونه می‌توان دریافت که در دوران قدرت و والیگری که کوس لمن الملکی می‌زد چگونه می‌اندیشید و با مردم آذربایجان چگونه رفتار می‌کرد. مستوفی که خیال می‌کند - البته به غلط - که «زبان ترکی به زور شمشیر مغول و تهدید بریدن زبان بر آن‌ها تحمیل شده» می‌پرسد: «من نمی‌دانم این آقایان به چه چیز این زبان تحمیلی مغرورند» آنگاه می‌نویسد:

«من امروز لیسانسیه‌ها و مهندس‌ها و دکترهای آنان را هم می‌بینم. با اینکه مدتی است تبریز را ترک گفته و در تهران بار آمده‌اند از این عیب میرا نیستند... ملا عبدالرحیم طالبوف هم با مقام نویسندگی که دارد از این منقصت دور نبوده... به عقیده من ریشه این مغایرت که آقایان ماوراء قافلان کوه به آن تظاهر و خودستایی می‌کنند جز همان مغایرت زبان چیز دیگری نیست. باید آقایان این زبان وحشی را ترک گفته یا لامحاله در حرف زدن با دهاتی‌های آذربایجان به کار برند.»

تنها مستوفی نیست که اینگونه با دهان پُریاد حرف می‌زند و تعلق خاطر به زبان مادری را عیب می‌داند و با مضامینی که در هر پیچ و خم آن صد زخم زبان خوابیده است حکم می‌کند. غرض من خراشیدن زخم‌های کهنه نیست که گفته‌اند «الفتنة نایمة لعن الله من ايقظها». اما تأکید می‌کنم برخورد با مسأله زبان در آذربایجان نیازمند سعه صدر و فهم و درایت و همدلی و دردآشنایی است. شک ندارم که توجه دولت تدبیر و امید به این امر مبتنی بر حُسن نیت تمام است اما نگرانم که مبدا موضوع از سوی مخالفان دولت با یک نوع تقابل جناحی تلقی گردد و در گرماگرم جدال و کشمکش‌های انتخاباتی و تبلیغاتی اظهارات ناسنجیده، جاهلانه و مستوفیانه در میان آید. مهار احساسات را گسستن و چشم بستن بر واکنش‌های فحری این‌گونه کج‌اندیشی‌ها راه به جایی نمی‌برد. با آذربایجان باید چنان رفتار شود که در خور شأن و منزلت تاریخی آن است.

پس برمی‌گردم به آنچه که در اول این گفتار آوردم: فارسی زبان رسمی و ملی ماست.

میراث مشترک همه اقوامی که در این سرزمین زندگی می‌کنند. و سهم آذربایجان در تحکیم مبانی این زبان از هیچ جای دیگر ایران کمتر نیست. به یاد بیاورید که پیشگامان تدوین دستور و فرهنگ فارسی از آذربایجان بودند. قطران و نظامی و خاقانی، گنجوران سخن پارسی را به یاد بیاورید. شمس تبریز، آن نادره همه روزگاران را که می‌گوید: «زبان پارسی را چه شده است، به این لطیفی و خوبی که آن معانی و لطایف که در پارسی درآمده است، در تازی نیامده است.» (مقالات، ص ۶ - ۵۲۲).

۷ اسفند ۱۳۹۲

با «قافله شوق»

متن سخنرانی در مراسم نکوداشت ایشان
و رونمایی کتاب «قافله شوق» در دانشگاه تبریز (۳۱/۲/۹۳)

ای دل به ستایش کس از راه میفت
در دامِ هلاکِ شهرت و جاه میفت
هش دار خدای را در این آخرِ عمر
بر سبلیتِ خود مخند، در چاه میفت

سپاس گزار و منت دار همه بزرگان و سروران و دوستان و عزیزانی که در برگزاری این همایش سهمی داشتند، و همه آن‌ها که پیرنوازی کردند و از سر لطف و عنایت مرا به سخنانی که لایق آن نبودم ستودند. همه حاضران مجلس که قدم بر دیدگان من نهادند و این همایش را با انوار مهر و محبتی که از نگاه‌های‌شان ساطع است روشن کردند و رونق بخشیدند. بویژه سپاس گزار و منت دار صاحب‌قلمان ارجمند از ارباب فضل و اصحاب دانش - از دور و نزدیک، از داخل و خارج ایران - که این سفر جلیل، مجموعه نفیس مقالات به نام نامی‌شان آراسته است. من شاکرم خدای کریم را، که بیده از مة قلوب، که دل‌های آن دانشوران اهل نظر را به سوی این بنده بی‌مقدار توجه داده و مرا به خلعت‌های شاهوار تنیده در کارگاه ضمیر آن بزرگواران مفتخر و مباهی فرموده است. در آن رباعی که خواندم، روی سخن با خویش دارم که مبادا خطا کنم و خود را مستحق این جرعه‌های کأس‌الکرام پندارم.

رسول اکرم فرمود: یثیب ابن آدم و یثیب فیه اثنان: الهوی و طول‌الامل؛ آدمیزاد که پیر شود دو چیز در او جوان می‌گردد و قوت می‌گیرد: یکی هوای نفس و دیگر آرزوهای دور و دراز. منظور از هوای نفس در پیری نه آتش شهوت، که پرده پندار عجب و خودفریبی است. پیری اقلیم ضعف و سستی است، بلکه پیری مرادف ضعف است که فرمود: **ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً (روم/ ۵۴)**. آدم که ضعیف شد، تاب و توان مقاومت را از دست

می‌دهد و در برابر تعارف و اظهار لطف دوستان آسیب‌پذیرتر می‌گردد؛ نوازش‌های آنان را به ریش می‌گیرد و اسیر توهمات می‌شود. و این است هوای نفس که رسول خدا می‌فرماید در پیروی به سراغ آدمی می‌آید.

باری من قصد ندارم در این مقوله سخن به درازا کشانم، همین قدر که گفتم کافی بود تا سوءتفاهمی پیش نیاید و روشن شود که آن رباعی را از سرِ ناشکری نخواندم.

تولد من در اوایل قرن چهاردهم خورشیدی بود و امروز که در خدمت‌تان ایستاده‌ام، دههٔ آخر این قرن است. گاهی که پشت سر خود می‌نگرم و به قول سعدی تأمل ایام گذشته می‌کنم، ناگزیر از وضع و حال محیطی هم که در آن نفس زدم و بارآدم یاد می‌کنم. وقتی آذربایجانِ دههٔ اول قرن را با آذربایجانِ امروز در دههٔ آخر قرن مقایسه می‌کنم، آذربایجانِ امروز را تکیده و بی‌رمق و بی‌نشاط می‌بینم؛ شاید هم اشتباه می‌کنم.

ارسطو کتابی دارد به نام خطابه که اخیراً ترجمهٔ ممتازی از آن به قلم دوست بزرگوار ما استاد دکتر سعادت به بازار آمده است. ارسطو در این کتاب می‌گوید جوانان در عالم امید زندگی می‌کنند و پیران در عالم خاطره. جوان روی در آینده دارد و همه روشنی و اشتیاق می‌بیند، پیر آینده‌ای ندارد که مشتاق آن باشد؛ لاجرم دل در گذشته می‌بندد و خود را به یاد آن تسلی می‌دهد. شاید آنچه معلم اول گفته است در این مورد هم مصداق دارد، اما برجستگی و درخشندگی آذربایجان در اوایل این قرن چندان چشمگیر است که راه بر این‌گونه تردیدها نمی‌دهد. نگاه من طبعاً بیشتر معطوف به ساحت فرهنگ و هنر است و از نامورانی یاد می‌کنم که در این ساحت فعالیت داشتند. از سیدحسن تقی‌زاده و کاظم‌زادهٔ ایرانشهر گرفته تا سیداحمد کسروی و تقی‌ارانی که هرکدام مذاقِ خاص و نگرشِ خاصِ خود را داشتند ولی در هر عالمی که بودند، سرآمد و به قول شمس تبریز لانظیرله بودند. از حاجی میرزا صادق‌آقا مجتهد و آقا میرزا ابوالحسن انگجی و آقا میرزا فتاح شهیدی و آقا میرحجت کوکمری و سیدابوالقاسم خوبی و بزرگان دیگر در عالم فقاہت و اجتهاد، و علامه طباطبایی و برادرش الهی در تفسیر و فلسفه و عرفان، تا برسید به علامه مدرّس خیابانی صاحب ریحانة‌الادب و عبدالحسین امینی صاحب شهداءالفضیله و الغدیر. منبری‌های تبریز در آن دوران کسانی بودند اهل قلم و کتاب چون محقق چرندابی، حاجی میرزا عباسقلی آقا و محدث خیابانی، حاجی ملاعلی آقا صاحب علماء معاصرین. در میان بازرگانان و بازاریان این دیار فضلالی نامدار بودند از اهل ادب و دانش چون حاجی محمدآقا نخجوانی و برادرش حاجی حسین آقا و ادیب کتاب‌شناس علامه حاجی میرزا جعفرآقا سلطان‌القرائی؛ و من اگر

بخواهم در این فهرست از سرآمدان رشته‌هایی چون موسیقی و نقاشی و خطاطی و غیره نیز یاد کنم، سخن به درازا می‌کشد. اما چگونه می‌توانم یاد نکنم از شهریارِ مُلکِ سخن که شمس‌الشمعی همهٔ سخن‌سرایان قرن چهاردهم باید خواند، و چگونه یاد نکنم از دوستان عزیز درگذشتهٔ خود عباس زریاب خویی و محمدامین ریاحی و محمدحسن لطفی که روان پاک‌شان غریق رحمت و مغفرت حق باد؛ و از افتخارِ دورانِ ما داریوش شایگان که عمرش طولانی و سرش سبز باد.

انگار که در نیمهٔ دوم قرن هرچه جلوتر می‌رویم فضا خاموش‌تر می‌گردد و جای رفتگان پر نمی‌شود؛ گویی ولی‌شناسان رفتند از این ولایت. باور ندارم که مادرِ آذربایجان سترون گشته باشد. فکر می‌کنم اگر چیزی گم کرده‌ایم آن را در همان محل که گمش کرده‌ایم بجوییم. جلا و رونق و تلالو آذربایجان در قلمرو فرهنگ بود و از همان قلمرو است که باید در مقام علاج و تدارک برآییم. خوشبختانه در سال‌های اخیر شاهد نهضتی از جانب خیرین مدرسه‌ساز در این دیار بوده‌ایم. این نیک‌مردان پاکدل گویا آسیب‌شناسی درستی کرده و همان نقطه را که باید، نشانه گرفته‌اند. سعی‌شان مشکور و عمل‌شان در پیشگاه خدا و خلق خدا مأجور باد! این قدم اول است که کودکان و نوجوانان را از بیغوله‌ها و ویرانه‌ها خلاص کنیم و فضاهای مناسب و بهداشتی برای آموزش آنان فراهم آوریم؛ لیکن آنچه خیرین مدرسه‌ساز در توان دارند، فراهم آوردن چنین فضایی از جنبهٔ فیزیکی آن است؛ فضای معنوی مدرسه از حیطة اختیارِ آنان خارج است.

این مطلبی است که من یک بار دیگر چند سال پیش در همایش خیرین مدرسه‌ساز گفتم. تذکر آن روز من فایده‌ای نداشت و شاید تذکر امروز هم مؤثر نیفتد، اما چارهٔ دیگری نیز جز گفتن و باز گفتن متصور نیست. من دیگر فرصتی نخواهم داشت که در چنین معدهٔ علمی در حضور بزرگان و اصحابِ حل و عقد سخن بگویم. جناب آقای حداد عادل در اینجا تشریف دارند؛ ایشان متولی فرهنگستان زبان و ادب‌اند، در مراکز تصمیم‌گیری مهم نیز مقام و موقعیتی درخور دارند. مشکلی که به آن اشاره می‌کنم خاص آذربایجان نیست، آفتی است که دامگیرِ فرهنگ ما در سرتاسر کشور است. بسیار خوب؛ خیرِ مدرسه را می‌سازد و تحویل آموزش و پرورش می‌دهد و همصدا با مولانا می‌گوید: من صورتی کشیدم، جان‌بخشی آن تو است؛ حالا نوبت توست که فضای معنوی مدرسه را سامان دهی. و اینجا است آفتی که من آن را نظام آموزشیِ تست‌محور می‌نامم، براین فضا مسلط می‌شود. این همان نظام آموزش است که جوان را از اعمالِ تفکر و به‌کار انداختن ذهن و ضمیرِ خود مانع می‌شود. معلم دل

و دماغ ندارد، ملالت زده و کم حوصله است؛ نمی خواهد خود را با خام اندیشی های شاگرد درگیر کند. به سؤالی مجمل بسنده می کند و منتظر است که شاگرد هم پاسخی مجمل بدهد و قال قضیه را بکند. هم سؤال و هم جواب قالب گیری شده است. معلم قصد تحریک طبع پرسشگر جوان را ندارد تا مبدا نیاز به سرو کله زدن با او باشد. در این فضا ادبیات و علوم انسانی چندان تحقیر می شود که جوان رغبت نکند به آن پردازد.

حاصل نظام آموزشی تست محور چه می تواند بود جز حفظ و انباشت یک مشت معلومات قالبی و گسیخته از هرگونه انسجام؛ و پیامد آن رکود فکری و افسردگی و ملال خاطر جوانان است. مدیران و متصدیان برنامه های آموزشی باید از خود بپرسند که چرا امروز بسیاری از مسئولین دوایر دولتی از نوشتن یک گزارش درست و روشن و زبان دار در مسائلی که رتق و فتق آن را بر عهده دارند، عاجزند؟ و چرا زبان بوروکراسی و مکاتبات دیوانی ما روز به روز الکن تر، نامفهوم تر و ناهنجارتر می گردد؟

مجله تازه ای درآمده است به نام روایت که شماره اول آن را برای من فرستاده اند. در یکی از مقاله های آن که دیروز می خواندم، نویسنده ای جوان از تجربه خود در دبیرستان یاد می کند. پاره ای از گزارش وی را برای شما می خوانم:

در سال کنکور که درس ها تا جایی اهمیت دارند که بتوانند گرهی از کار کنکور باز کنند. در سالی که همه چیز در تست خلاصه می شود. در سالی که کتاب ادبیات را بی هیچ احساسی با تمام جزئیات فقط حفظ می کردیم.

گزارشگر جوان در باب تاریخ و جغرافی می نویسد:

در بین بچه ها جایگاه این دروس به عنوان بی خاصیت ترین و بی مقدارترین درس های مدرسه تثبیت شده است و هیچ تلاشی نمی تواند لاقلاً در کوتاه مدت تکانی به این وضعیت تثبیت شده بدهد.

او بویژه در باب درس تاریخ از واقعیتی بسیار تلخ پرده برمی دارد:

مدارسی که امروز به عنوان مدارس خوب شناخته می شوند، دیگر درس تاریخ را بکلی حذف کرده اند. قبل از امتحان تاریخ چند پلی کپی شامل تعدادی سؤال و جواب از درس های کتاب به بچه ها می دهند و از همان سؤال ها تعدادی را بدون جواب در روز امتحان می گذارند جلو بچه ها و نمره ای می گذارند جلوی درس تاریخ و خلاص!

ذهن دانش‌آموز و دانشجو را باید به سوی دقت و تأمل و تحلیل سوق داد و عطش و شور و شوق نوجویی و پژوهش و کشف و ابتکار را در دل او انداخت و مذاقِ جاننش را با حلاوتِ یافت و شناخت آشنا کرد. می‌بینید جوانان ما که به خارج کشور می‌روند و در چارچوب برنامه‌های درست زمینه‌ساز برای شکوفایی پیدا می‌کنند، چگونه می‌درخشند؟ حیف است که استعدادهای بی‌مانند جوانان ما در تارهای تنیده بر نظام آموزشی خفه شود و از سرشاری و نشاط و لذت سرزندگی و زاینده‌گی محروم گردد.

یک سبب عمده‌ی دیگر این رکود فرهنگی، دور افتادن از کتاب و کتابخوانی است. متأسفانه توجه کافی به این مسأله ملاحظه نمی‌شود. هر مدرسه و هر دانشکده باید کتابخانه‌ی خاص خود را داشته باشد و هر محله در شهر نیز باید فرهنگسرا و کتابخانه‌ی عمومی خود را داشته باشد و دانش‌آموز و دانشجو باید تشویق شود که به متون درسی اکتفا نکند و معلومات و اطلاعات خود را بسط دهد. جوان در این زمینه محتاج راهنمایی و تشویق است. این که می‌گویم هر مدرسه یک کتابخانه داشته باشد، مقصودم انبار کتاب نیست؛ کتابخانه که مراجعه‌کننده نداشته باشد تبدیل به انبار کتاب می‌شود. علاقه‌ی دانش‌آموز و دانشجو به کتاب، فرع علاقه‌ی معلم است به کتاب. معلمی که خود از کتاب بیگانه است و جز تکرار همه‌ساله‌ی یک مبحث معلومات و تلقین آن‌ها سرمایه‌ای ندارد، نمی‌تواند پیوند میان کتاب و جوان ایجاد کند. این پیوند متأسفانه وجود ندارد؛ کتاب هم از خانه‌ها و هم از مدرسه‌ها طرد شده است.

یکی از درخشان‌ترین دوران‌های شکوفایی آذربایجان قرن هفتم هجری است. در آن دوران که رصدخانه‌ی مراغه ساخته شد و شهرک دانشگاهی رُبَع رشیدی به وجود آمد و ابواب البرّ شنب‌غازان مشتمل بر چهار مدرسه و رصدخانه و دارالشفّا (بیمارستان)، دارالسیاده و خانقاه و دارالحفاظ تأسیس یافت و مولانا گفت:

فَرّ فردوسی‌ست این پالیز را شمعشعی‌عشری‌ست این تبریز را

و درود فرستاد بر مردم تبریز:

هر زمانی فَوْحِ رَوْحِ انگیزِ جان از فرازِ عرش بر تبریزیان

آن رستخیزِ ناگهان، آن آتشِ افتاده در بیشه‌ی اندیشه‌ها، شمس تبریز، که در خلأ فرهنگی به وجود نیامد! من در دو کتاب شمس تبریز و ابن بطوطه کوشیده‌ام تا اندک روشنایی بر فضای فرهنگی عالم اسلام در قرن هفتم بیندازم؛ و از آن جمله این تکه را که درباره‌ی کتابخانه‌های مراغه و رُبَع رشیدی است، از آخرین فصل کتاب ابن بطوطه برای تان می‌خوانم:

«کار علمی بسیار شگرفِ دیگرِ خواجه، ایجاد رصدخانهٔ مراغه بود که ساختمان آن در ۶۵۷ در زمان هلاکوخان شروع شد و خواجه در انجام این مهم عده‌ای از نخبهٔ دانشمندان عصر خود مانند نجم‌الدین کاتبی و قطب‌الدین شیرازی و اثیرالدین ابهری را به‌کار گرفت. در یکی از جناح‌های این رصدخانهٔ بزرگ کتابخانه‌ای بود که خواجه برحسب روایات چهارصد هزار جلد از کتب علمی نادر را از اطراف و اکناف عالم در آنجا گرد آورده بود و این کتابخانه زیر نظر ابن‌الفوطی مورخ مشهور صاحب کتاب تلخیص مجمع‌الاداب اداره می‌شد. برخی از کتاب‌های این مرکز علمی بعدها برای ایجاد رصدخانهٔ تبریز به آنجا انتقال یافت و در آشوب‌های زمان از میان رفت. پولی که برای ایجاد رصدخانه تخصیص داده شده بود، کافی نبود و خواجه ده در صد اوقاف کل ایران و عراق را که زیر نظر او بود به مصرف تکمیل آن می‌رسانید و این امر مایهٔ بگو مگو بود که آیا حساب و هندسه و هیأت تا چه اندازه به شرعیات ارتباط می‌تواند داشت و صرف درآمد وقف بر رصدخانه چگونه می‌تواند با نیت واقفین سازگار درآید؟

اکنون دیگر روشن گشته است که کوپرنیک در فاصلهٔ زمانی دوسه قرن پس از خواجه‌نصیر همان مفروضات و همان راه‌حل‌های رصدخانهٔ مراغه را به‌کار گرفته بود و مسأله‌ای که اینک در برابر محققان مطرح هست این است که کوپرنیک کی و در کجا و چگونه به تئوری‌های رصدخانهٔ مراغه دست یافته بود؟

وجود کتابخانهٔ عمومی بزرگ که در بالا از آن سخن رفت، منحصر به مراغه و رصدخانهٔ آن شهر نبود. رشیدالدین فضل‌الله مدارس و کتابخانه‌های متعدد ساخت که از آن جمله دو باب کتابخانه (دارالکتب) بود در جوار مقبره‌ای که برای خود بنا کرده بود و در وصیت‌نامهٔ خویش دربارهٔ آن آورده است:

شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال و غیره که از ممالک ایران و توران و مصر و مغرب و روم و صین و هند جمع کرده‌ام، همه را وقف گردانیدم بر ربع رشیدی.

و این شصت هزار جلد کتاب اضافه بر هزار عدد مصحف گرانبها بود که سیصد نسخهٔ آن به آب طلا نوشته شده بود و در میان آن‌ها ده قرآن به خط یاقوت و دو قرآن به خط ابن مقله وجود داشت.

رشیدالدین در نامه‌ای به فرزند خود خواجه سعدالدین که خبر از اتمام ربع رشیدی می‌دهد، می‌نویسد که در این شهرک کارخانه‌های شعربافی و کاغذسازی و رنگرزی و دارالضرب و غیره احداث کرده و از شهرهای مختلف جمعی را برای سکونت در آن جمع آورده است. از جمله چهارصد تن از علما و فقها را در یکی از کوچه‌های آن - که «کوچهٔ علما» نامگذاری شده بود - خانه داده و هزار دانشجو را در محلهٔ خاص طلبه‌ها منزل معین کرده و شش هزار دانشجوی دیگر را که از «ممالک اسلام به امید تربیت ما آمده بودند» در خود تبریز مسکن داده بود. این دانشجویها

را امتحان می‌کردند تا معلوم دارند که «ذهن هر طالب علمی از این طالبِ علما^ن معدوده مستعد^د کدام علم است از فروع و اصول، نقلی و عقلی» تا به تحصیل آن علم مشغول شود. دانشجوی می‌دانست که در کدام گروه جای دارد و «پیش کدام مدرّس تحصیل علم کند.» هزینه و مستمری ماهانه همه این استادان و دانشجویان از «حاصل جزیه روم و قسطنطنیه کبریا و جزیه هند پرداخت می‌شد تا از سر رفاهیت خاطر به افاده و استفاده مشغول گردند».

تصدیع عزیزان و سروران بیش از این روا نیست، پس همین‌جا عرایض خود را خاتمه می‌دهم و بار دیگر واجب می‌دانم بر خود سپاس‌گزاری از مهمانان گرامی، از ریاست محترم فرهنگستان زبان و ادب، از بانیان معزز این همایش، ریاست محترم دانشگاه تبریز، استادان بزرگوار، آقای دکتر صدری‌نیا، حجة الاسلام عباس‌زاده، مجری عزیز برنامه، و از آقای طاهری جوان عزیز سخت‌کوش که فراهم آمدن این کتاب مرهون علاقه و پیگیری و پایداری اوست. از دوست عزیزم سعید جلالی مدیر انتشارات ستوده که کتاب را در فرصتی بسیار اندک برای این همایش آماده کردند. آقای جلالی نمونه ایثار، تقوی، سلامتِ نفس، صلاح و سداد است که در هر طرح خیری پیشقدم است.

دنگان یهودا

اندرا این شهر فقط خورشید است!

بوده نام

دنگ دنگ این بانگ با توست از سحر
بر در گوشم همی گوید غلام!
چیت این آهنگ مرگ آلود شوم؟
چیت این بنیام سرد نا تمام؟
آب این مردایی بویاک
قشلی می افزاید این بی دانشان
بر در این گوند قلابان هیز
کی توان لذت رستی چنین نشان؟
آن شمیم مشکبیز عیسوی
در قیصر این لعینان نیت نیت
و آن عبیر نافه صدق و عفا
لذترین فرموده انبان نیت نیت
این مذموره نور حق و راستی است
این نه آن گلبانگ هزار صفات
این بساط رنگ و دنگ و سحر و نیت
این متاع زرق و تلبیس و ریاست
بر در این پرده های رنگ رنگ
منگرید این دنگان خام را
مشغولید افسون این مکارگان
بشنید این گونه تون اهنام را

کلیج بست بر زنگبر ۱۹۶۰

مردی که دین خود را به وطن ادا کرده است

دوست ارجمند و دانشمند گرانقدر - آقای دکتر محمدعلی موحد، به خصوص پس از انتشار کتاب معروف خود، خواب آشفته نفت، شناخته‌تر و مشهورتر از آن است که نیازی به معرفی من داشته باشد. وی جزو معدود شخصیت‌های ایرانی است که به یاری دانش و تبحر و پشتکار، دین خویش را به طور کامل نسبت به وطن خود ادا کرده است.

دوستی ما از سال ۱۳۴۰ آغاز شد. در آن سال، پس از تشکیل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) دبیرخانه آن در شهر ژنو تأسیس یافت. در آن زمان، آقای دکتر موحد از طرف مدیریت حقوقی و من از جانب مدیریت اکتشاف و تولید شرکت ملی نفت ایران، مأموریت یافتیم برای یک سال با مرحوم دکتر فؤاد روحانی (اولین دبیرکل اوپک) همکاری کنیم و تشکیلات دبیرخانه آن را سامان و سازمان دهیم. طبیعی است که پس از بازگشت به ایران نیز دوستی ما که براساس همفکری و همکاری به وجود آمده بود ادامه یافت و این مودت دوجانبه، در طول فعالیت‌های مربوط به مذاکره و عقد قرارداد با شرکت‌های نفتی خارجی در زمینه اکتشاف و توسعه و تولید نفت در ایران و احداث پالایشگاه‌های نفت در کشور مصرف‌کننده، گسترش یافت.

در سال ۱۳۴۷ من به سمت معاون مدیر امور بین‌الملل منصوب شدم و سپس در سال ۱۳۵۳ در سمت عضو اصلی هیئت مدیره، مدیریت امور بین‌المللی شرکت ملی نفت ایران را به عهده گرفتم. در آن زمان دکتر موحد ریاست امور حقوقی شرکت نفت را به عهده داشت و دوستی و همکاری میان ما به اوج خود رسید؛ زیرا، در آن دوره، مذاکرات برای تجدیدنظر در قرارداد کنسرسیوم و تنظیم و عقد قرارداد جدید خرید و فروش نفت با اعضای کنسرسیوم انجام گرفت و اداره و کنترل مطلق کلیه عملیات صنعت نفت در حوزه قرارداد به شرکت ملی نفت ایران انتقال یافت و لازم بود که قانون جدید نفت تدوین و تصویب

شود و به دنبال آن عقد قراردادهای جدید خدمات با قبول ریسک از سوی شرکت‌های نفتی خارجی (که در حفاری‌های نفتی به ویژه در دوره اکتشاف امر بسیار بسیار مهمی است) و ایجاد پالایشگاه‌های نفت در کشورهای آفریقایی جنوبی و کره جنوبی براساس مشارکت با شرکت‌های محلی انجام پذیرفت. در تمام این مراحل دانش و پشتکار دکتر موحد بسیار کارساز بود. در این دوره فعالیت‌های نفتی ایران، در مذاکره و تنظیم قراردادهای مربوط، دکتر موحد نظارت بر جنبه‌های حقوقی و من مسئولیت کنترل مسائل فنی و اجرایی قراردادها را به عهده داشتم و طبیعتاً از نزدیک شاهد تلاش شبانه‌روزی دکتر موحد در دفاع از حقوق مشروع ایران بودم. شخصیت بارز دکتر موحد و احاطه و تسلط تردیدناپذیرش بر مسایل مربوط به حقوق بین‌الملل نفت و پایداری خستگی‌ناپذیر او در ملحوظ داشتن حقوق و منافع و مصالح ایران اینجانب را بی‌نهایت تحت تأثیر قرار می‌داد.

شاید بسیاری ندانند که دکتر موحد علاوه بر صلاحیت و دانش در رشته تخصصی خود، یعنی حقوق بین‌الملل نفت، در رشته ادبیات فارسی و عربی نیز تسلط دارد و نویسنده‌ای فاضل و ممتاز است که می‌تواند با نثر شیرین خود پیچیده‌ترین نکات حقوقی و فنی را به نحوی به رشته تحریر درآورد که خواننده ناآشنا با قلمرو بحث نیز آن را دریابد.

دکتر موحد صاحب تألیفات ارزشمند متعددی است و کتاب خواب آشفته نفت وی که در سه جلد به چاپ رسیده است یکی از منابع ارزنده و مأخذ اطلاعات و وقایع مربوط به دوره بحرانی نفت در ایران به شمار می‌رود. به نظر اینجانب هر جوان ایرانی باید آن کتاب را بخواند.

دوستی و الفت و همکاری با دکتر موحد یکی از بهره‌های ارزشمند من در بیست‌وهشت سال فعالیت و خدمت در صنعت نفت ایران بوده است و آن خاطره را همیشه گرامی خواهم داشت.

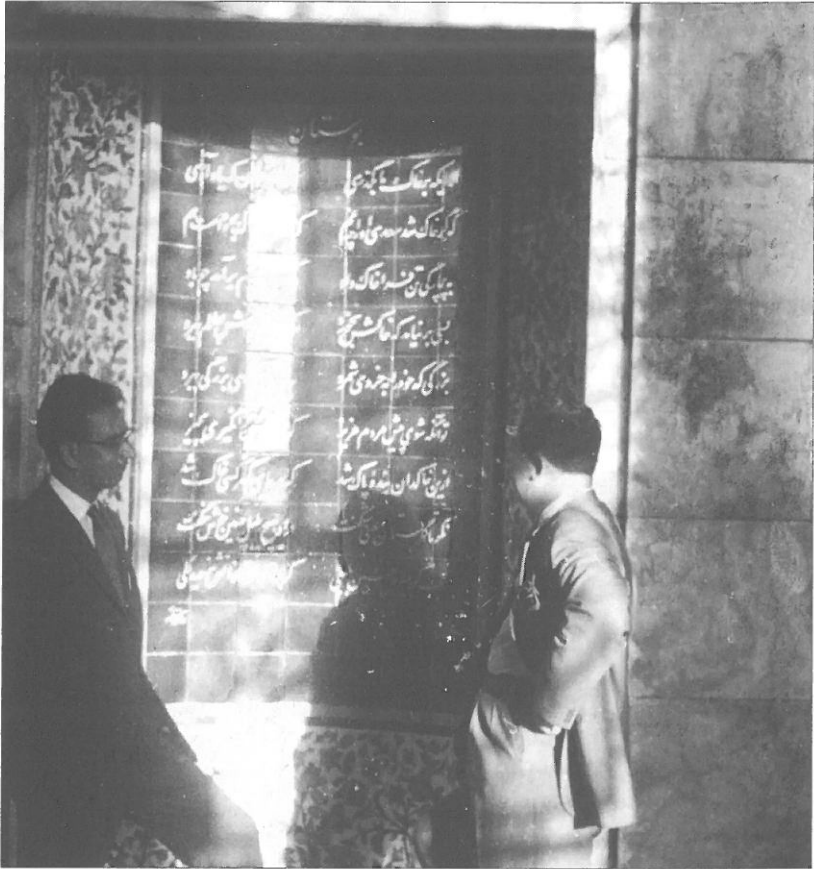
عکس‌هایی با دوستان



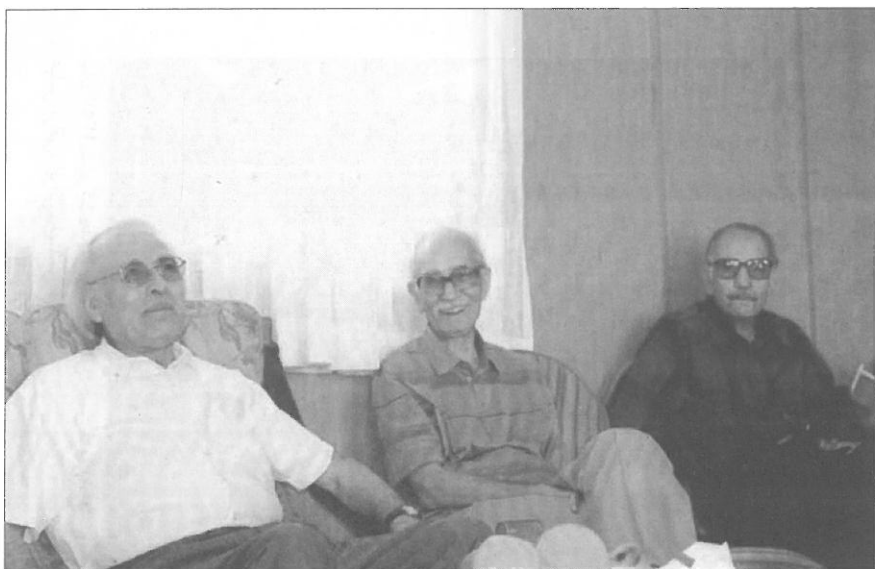
دکتر محمدعلی موحد در دهه چهل (عکس از: ابراهیم گلستان)



از راست: دکتر پرویز مینا، علی اشرف شیبانی، دکتر بدخشان و محمدعلی موحد. علی اشرف شیبانی سروده خود را درباره محمدعلی موحد می خواند.



سعدیه شیراز



دکتر صمد موحد، دکتر محمدعلی موحد و دکتر ضیاء موحد (عکس از: علی دهباشی)



صفدر تقی زاده، عزت الله فولادوند و محمدعلی موحد (عکس از: علی دهباشی)



سال ۱۳۵۷ - شرکت نفت، جلسه معرفی حسن نزیه به هیئت مدیره شرکت ملی نفت. مهندس مهدی بازرگان، دکتر نابو، حسن نزیه، عباس فلاح، عباس نراقی، ایرانی، مهندس دیبا و...



گنجینه پژوهشی ابرج افشار

علی دهباشی، هوشنگ ساعدی، منوچهر آگاه، ابرج افشار، داریوش شایگان و محمدعلی موحد در جلسه سخنرانی دکتر موحد در نشر قرآن



شب خاناندان مولانا در کانون زبان فارسی از راست: محمدعلی موحد، عباس کیارستمی، محمود دولت‌آبادی، بهاء‌الدین خرمشاهی، محمد بردبار، پری صابری، کارلو چرتی، سالار عقیلی، توفیق سبحانی، فخرالدین فخرالدینی و اسین چلبی (۱۳ آذرماه ۹۲)



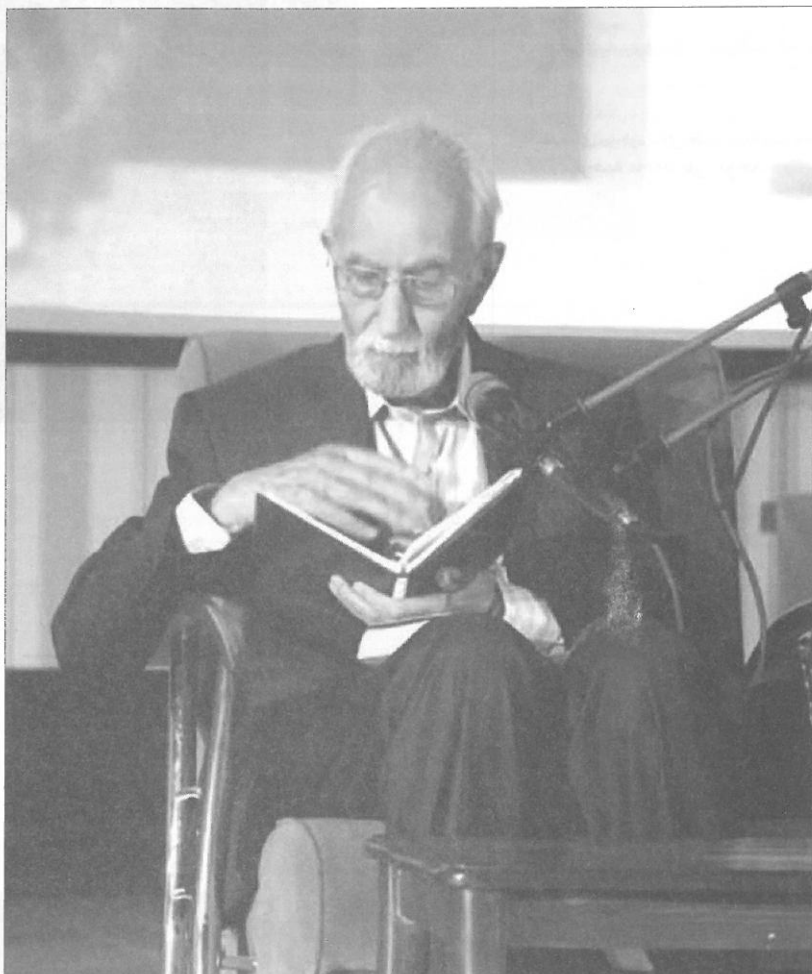
عباس کیارستمی، فروزنده اریایی، اسین چلبی، محمود دولت‌آبادی، محمدعلی مرشد و پری صابری در شب مجله پشرا که برای خاندان مولانا برگزار شده بود. (۱۳ آذرماه ۹۲ - عکس از: جواد آتشباری)



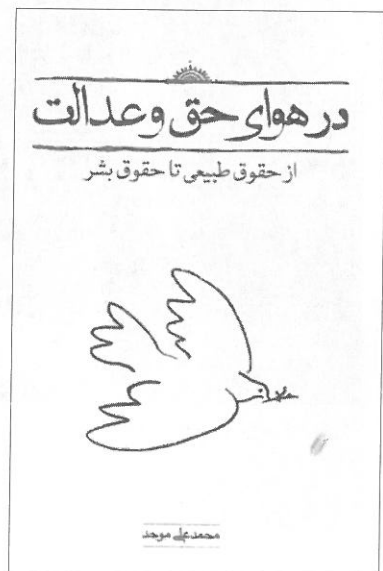
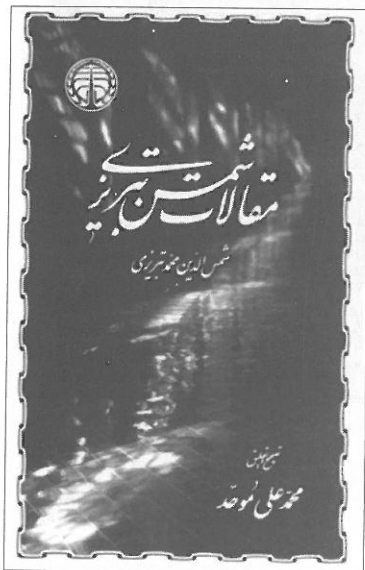
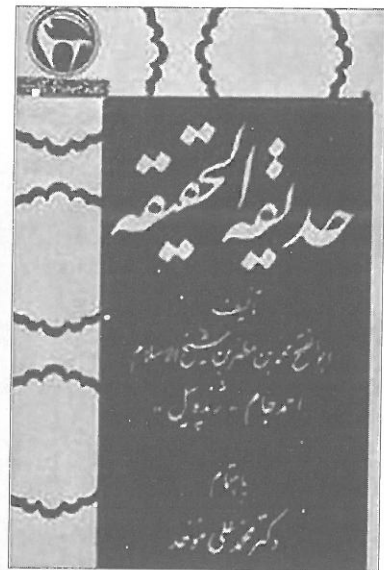
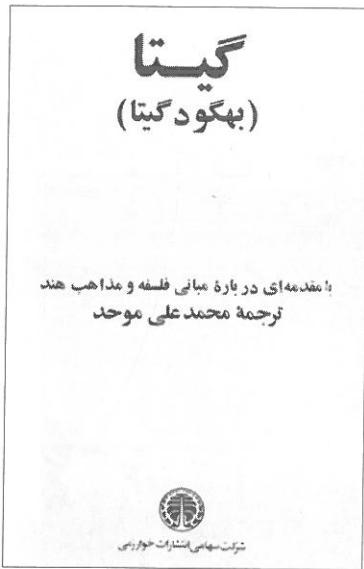
هلند - دانشگاه لایدن - دکتر محمدعلی موحد با پروفسور دوبروین، دکتر نصرالله پورجوادی، کریستین روین بکه، دکتر علی اصغر غراب، چارلز ملوین و همسرش فیروزه و سونیا شارما.



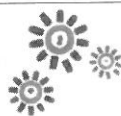
علی دهباشی، سیروس علی نژاد، نصرالله پورجوادی، لنگرودی و... در مراسم نکوداشت دکتر محمدعلی موحد در دانشگاه تبریز (عکس از: ندا سلیمانی)



دکتر محمدعلی موحد در تالار وحدت دانشگاه تبریز، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ (عکس از: رضا غفوری)



خواب آشفته نقت
از کودتاى ۲۸ مرداد تا سقوط زاهدی
محمد علی موحد



مبالغه مستعار

پرسی مدارك مورد استناد شوخ در ادعاى جرایز
تنب كوچك، تنب بزرگ، ابو موسی

محمد علی موحد



۲۶



اسطرلاب حق

آریدن فیه مالیه



انتخاب و توضیح: دکتر محمد علی موحد



۱۲



خمی از شراب ربانی

گزیده مقالات شمسی



انتخاب و توضیح: دکتر محمد علی موحد

Dr. Mahmoud Afshar Yazdi Foundation
22nd Annual Lifetime Achievement Award

Dr. Mahmoud Afshar's Literary and Historical Award
For Persian Language and National Unity

Presented to

The Distinguished Scholar of Persian Literature and Mysticism

Dr. Mohammad Ali Movahhed



Tehran
2nd May 2015

Dr. Mahmoud Afshar Yazdi Foundation
22nd Annual Lifetime Achievement Award

Dr. Mahmoud Afshar's Literary and Historical Award
For Persian Language and National Unity

Presented to

The Distinguished Scholar of Persian Literature and Mysticism
Dr. Mohammad Ali Movahhed



Tehran
2nd May 2015